فرشته غم

ویژه نامه حضرت رقیه (س)

ابوالفضل هادی منش

بسم الله الرحمن الرحیم

فرشته غم - ویژه نامه حضرت رقیه (علیها السلام)

نویسنده:

ابوالفضل هادی منش

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرشته غم ویژه نامه حضرت رقیه (علیها السلام)

مشخصات کتاب

فرشته غم

کد: ۷۱۲

نویسنده: ابوالفضل هادی منش

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

لیتوگرافی: سروش مهر

چاپ و صحافی: نگارش

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۱

شمارگان: ۱۲۰۰

بهاء: ۶۰۰ تومان

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۴-۳۶-۷۸۰۸-۹۶۴\۴-۳۶-۷۸۰۸-۹۶۴ :ISBN

ص: ۱

اشاره

↔

ص: ۲

فهرست مطالب

ص: ۳

ص: ۴

دیباچه

عـاشورا، برهه ای از تاریـخ است و کربلاـ سـرزمینی کوچـک از گستره بی کران زمین. بـا این حال، این برگ زرّین تاریـخ و نبض پر تپش زمین، حرکت و پویـایی را ارمغـان جهانیـان سـاخته و نقش آفرینـانی را به جامعه انسانیت ارزانی داشـته است که همگـان در پرتـو این مشـعل هـای مقـدس، شب هـای دیجور را به صـبح رسانـده و بـا اقتـدا به آنـان، از خطر رهزنـان ایمـان و هواپرسـتان دنیاگرا رهیـده انـد. یکی از این نقش آفرینان، رقیه، دختر سه ساله امام حسـین علیه السـلام است که هرچند عمری کوتاه داشت، در پرتو تربیت دینی چنان آموزه های نورانی از خود برجای نهاد که انقلابیون در مقابل او زانو می زنند.

به راستی، دستانِ کوچک، ولی پرتوان او قدرتی دارند که با هزاران ضربه شمشیر برابری می کند.

قطره های اشکش، سیلی بود که خواب و آرامش را از امویان ربود و پایه های ستم و بیداد را از ریشه کند.

نـدای آرامش آفرین و پیام سترگ او در رواق تاریخ طنین انداز شد و بوی نا و کهنگی را از زمینیان برگرفت و عشق و ایثار و اخلاص و پرواز را ارزانی راهشان داشت.

سلام و درود خدا بر او که با ناله جانسوز خویش، پرچم کربلا را برافراشـته داشت و سرانجام به بلندای ابدیت پرکشید و روح امید،

گرمی، لطافت و عشق را به همه آزادگان جهان هدیه کرد، اینک در سالی که رهبر فرزانه انقلاب، آن را سال عزت و افتخار حسینی نامیده و همگان را به الگوگیری از نقش آفرینان حادثه کربلا فرا خوانده اند، شایسته است حیات و شهادت این فرشته غم را دیگرباره و این بار شفاف تر ورق زنیم تا حسینیان اهل معرفت، جان شان را با نام و یاد و آموزه هایش، عطرآگین سازند.

به همین دلیل، پژوهشگر ارجمند، جناب حجه الاسلام ابوالفضل هادی منش کوشیده اند مجموعه حاضر را فرا راه ما قرار دهند و حقیقتی فراتر از زمین و زمان را به تصویر کشند. با سپاس از ایشان، امید است این کار مورد استفاده برنامه سازان و بهره برداران ارجمند قرار گیرد.

«انّه ولی التوفیق»

«اداره کل پژوهش مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما»

پیش گفتار

قلم سرگردان میان بُهت و اندوه، بر صفحه کاغذ طلسم شده بود. پس از ساعتی خیره ماندن، کوشید تا مشقی دیگر از صفحه های تاریخ بنگارد؛ از صفحه ای که چند سطر بیشتر نداشت. چقدر انجام این تکلیف برای این انگشتانِ لرزان، سخت و دشوار بود.

قلم بر بستر سفیدِ کاغذ می لغزید و گاهی در دل آن نمی از اشک، فرو می ریخت. آن گاه بر بستر کاغذ می آرمید و بار دیگر به تکاپوی خود ادامه می داد، ولی این بار با طراوتی از اشک می نگاشت و با بغضی سنگین دست نگه می داشت.

سخت تر از این تکلیف، انجام نداده بود. خاکستر خیمه ها و شعله هایی را که از تازیانه زبانه می کشید، به یاد می آورد و مویه های فرشته کوچک غم در دلش زنده می شد. اما باید می نگاشت تا کودک دل آرام بخوابد و فردا مشق شبش را پیش روی او گذارد و به پذیرفته بودنش سر بلند دارد.

این مشق، نخست از زلال غربت فرشته غم دیده تر کرده است و در نگاه دوم به جمع نگارگران مدحت سرای او رفته و در نگاه سوم به نقد دیگر نگارینه ها نشسته است: «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

هر انسانی در سیر تکامل و زندگی خود به راهنمایی و دستگیری

ص:۳

نیازمنـد اسـت. پیشوایـان معصـوم علیهـم السـلام ، کـه هـم چـون مشـعل فروزان بر کـوره راه زنـد گی بشـر می تابنـد، بهـترین آموزگاران انسانند. آنان عمر سراسر خیر و برکت خویش را به هدایت بشر اختصاص داده و در این راه حتی جانشان را نیز فدا کرده اند. پس در گذشـتن از این راه پر فراز و نشـیب باید از آنان پیروی کرد و دست توسل به دامان با کرامت آنان دراز کرد که:

طی این مرحله بی همرهی خضر مکن***ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

به یقین، آن بزرگواران به دل هایی که گنـج ولایت در خود دارنـد، بیشتر عنایت می ورزنـد. از رهگذر همین ولایت و محبت است که انسان به معارف غنی و ناب اسلام راه می یابد و روح و جان تشنه اش از زلال معرفت آن سیراب می شود؛ زیرا بدون گذر از شاه راهِ روشن عشقِ به ائمه هدی علیهم السلام رسیدن به سعادت دنیا و آخرت محال می نماید. آنان که شالوده فکری و اعتقادی شان در پای بندی و محبت به این خاندان بنا نهاده شده است، در دنیا کام یاب و در آخرت، سربلند و روسفیدند.

بـاری هر کـه چیزی دارد، از برکـت همین عشـق و ارادت گران بهـاست. البته این گـونه نیست که این محبت و علاقه تنهـا در بعضـی کارهـای معنوی و حـاجت هـای آخرتی به کار آیـد، بلکه در همین دنیا و امور روزانه نیز گره گشا است. در پایان، در برابر مقام بلند این بزرگ هادیان بشر، زانوی ادب بر زمین زده و دست توسل به سویشان دراز کرده، می گوییم:

از رهگذر خاک سر کوی شما بود***هر نافه که در دست نسیم چمن افتاد

ص:۴

بخش اوّل: نگاهی به زندگانی حضرت رقیه علیها السلام

اشاره

ص:۵

فصل اوّل: از زلال غربت

اشاره

هوا گرم بود و سکوت، خیره خیره، پرده سیاه شب را تماشا می کرد. شهر در سیّال سیاه «تاریکی» فرو رفته بود. پنجره خانه ای در شهر، گرم انتظار و محو گفت وگوی شب با ستارگان بود. نسیم، بر دیواره های آفتاب خورده خانه می وزید. قلب شهر از تنها پنجره باز و روشن خود می تپید و همه به انتظار نشسته بودند که ناگاه صدای گریه نوزادی خجسته، احساس شب را به بازی گرفت. اشک شوق بر گونه ها چکید و لب ها، یک صدا، ترانه لبخند سرودند. مادر تاریخ، کتاب کهن خویش را گشود و بر صفحه ای مبهم از آن، قلم را به تکاپو واداشت.

غنچه ای دیگر، به باغ حسین علیه السلام روییده بود و همه بر گلبرگ رخش، غنچه های عاطفه، نثار می کردند. رقیه علیها السلام در آن شب شکفت، ولی آن صفحه مبهمِ تاریخ، در تاخت و تاز روزها از دفترِ گذار زمان جدا گشت و از حافظه آن ناپدید گردید. در کتابچه کوچک زندگانی رقیه علیها السلام ، لحظه روییدنش بدون هیچ سطری، سفید ماند و نام هیچ روزی به عنوان زادروزش ثبت نشد.

درباره سنّ شریف حضرت رقیه علیها السلام نیز در میان تاریخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. مشهور این است که ایشان، سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه . ق پرپر شده است.

براساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه علیها السلام ، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن علیه السلام به عقد امام حسین علیه السلام درآمده است.(۱) ایشان از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید، بنا برگفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.(۲)

نام مادر حضرت رقیه علیها السلام ، در بعضی کتاب ها ام جعفر قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه علیها السلام را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم، پادشاه ایرانی معرفی می کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین علیه السلام درآمد و مادر گرامی حضرت سجاد علیه السلام نیز به شمار می آید.(۳)

این مطلب از نظر تاریخ نویسانِ معاصر پذیرفتنی نیست؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت و تاریخ درگذشت او را ۲۳ سال پیش از واقعه کربلا؛ یعنی در سال ۳۷ ه . ق دانسته اند. امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده است. این مسئله تنها در یک صورت قابل حل است که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو ــ مادر امام سجاد علیه السلام ــ است.

دیگر فرزندان امام حسین علیه السلام

در مورد تعداد فرزندان دختر امام حسین علیه السلام در میان تاریخ نویسان، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان، دو دختر به نام های سکینه و فاطمه برای حضرت ذکر کرده اند و برخی دیگر تعداد دختران حضرت را تا

۱- ۱. کشف الغمه، عیسی اربلی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲- ۲. ترجمه الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳- ۳. معالی السبطین، محمدمهدی حائری، ج ۲، ص ۲۱۴.

هشت نفر نیز شمرده اند. در این جا برخی از دیدگاه ها را بیان می کنیم:

۱. علامه ابن شهر آشوب و محمد بن جریر طبری که از تاریخ نویسان بزرگ اسلام هستند، از سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب نام برده اند.(۱)

۲. میرزا حبیب اللّه کاشانی، شمار پسران حضرت را سیزده تن به نام های علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمد، جعفر، قاسم، عبداللّه، محسن، ابراهیم، حمزه، عمر، زید و عمران دانسته است و تعداد دختران حضرت را هشت نفر می داند به نام های: فاطمه کبری، فاطمه صغری، زبیده، زینب، سکینه، ام کلثوم، صفیه و دختری که در شام از دنیا می رود و نامی از او به میان نمی آورد. ولی بر این باور است که این چندگانگی در اسم آن ها بوده است و بیشتر آنان در مسمّی یک نفرند؛ زیرا امام حسین علیه السلام ، در تاریخ به کمی فرزند معروف بوده اند. پس ممکن است بعضی از اولاد ایشان دو اسم داشته باشند یا حتی نام نوه های ایشان نیز در ردیف فرزندانشان قرار گرفته باشد و یا به دلیل سرپرستی بعضی یتیمان بنی هاشم مانند فرزندان امام مجتبی علیه السلام ، آنان به اشتباه، فرزند ایشان دانسته شده باشند.(۲)

۳. علی بن عیسی اربلی، نویسنده کتاب معروف کشف الغمّه به نقل از کمال الدین می نویسد: امام حسین علیه السلام شش پسر و چهار دختر داشت. با این حال، او هنگام برشمردن دختران حضرت، نام سه نفر ــ زینب، سکینه و فاطمه ــ را می برد و از نفر چهارم سخنی به میان نمی آورد که احتمال دارد(۳) چهارمین آن ها، حضرت رقیه علیها السلام باشد.

۱- ۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۷، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۸.
۲- ۲. تذکره الشهداء، ص ۱۹۳، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۱۹۵ .
۳- ۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴. علامه حایری در کتاب معالی السبطین می نویسد: برخی مانند محمد بن طلحه شافعی و دیگران (از عالمان اهل تسنن و شیعه) می نویسند امام حسین علیه السلام ده فرزند دارد که عبارت بوده اند از شش پسر و چهار دختر. سپس می افزاید: دختران او عبارت اند از سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری و رقیه علیها السلام . آن گاه در مورد رقیه علیها السلام می نویسد: رقیه علیها السلام پنج یا هفت سال داشت و در شام درگذشت که مادرش، شاه زنان دختر یزدگرد است.(۱)

دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه علیها السلام را به همین اندک بسنده می کنیم و تحقیق بیشتر در این زمینه را در فصل پژوهشی در کتاب های معتبر شیعه بررسی خواهیم کرد.

نام گذاری رقیه علیها السلام

رقیه از ارتقا به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. احتمالاً این اسم، لقب حضرت و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است. هم چنان که در بعضی کتاب ها، نام رقیه در شمار دختران امام حسین علیه السلام کمتر به چشم می خورد و به اذعان برخی کتاب های دیگر، احتمال این که ایشان، همان فاطمه بنت الحسین باشد، وجود دارد.(۲) در واقع، همان گونه که پیش تر گفتیم بعضی از فرزندان امام حسین علیه السلام دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمی در فرزندان ایشان وجود دارد. گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعی وجود دارد. چنان چه در کتاب ریاض القدس آمده است: «در میان کودکان امام حسین علیه السلام دختر کوچکی به نام فاطمه بود. چون امام حسین علیه السلام مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشت، هر

۱- ۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲- ۲. قصه کربلا، علی نظری منفرد، پاورقی ص ۵۱۸.

فرزنـد دختری که خـدا به او می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. هم چنان که هر چه پسـر داشت، به احترام پدرش امام علی علیه السلام ، وی را علی می نامید».(۱)

گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام نیز این نام در جزیره العرب رواج داشته است. به عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم ــ نیای دوم پیامبر ــ رقیه بود که عمه حضـرت عبداللّه علیه السـلام ، پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می آید.(۲)

نخستین فردی که در اسـلام به این اسم، نـام گـذاری گردیـد، دختر پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و حضـرت خـدیجه علیها السـلام بود. پس از این نام گـذاری، نام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش اسـلامی درآمد. امیرالمؤمنین علی علیه السـلام نیز یکی از دخـترانش را به همین اسم نامیـد که این دختر بعـدها به ازدواج حضـرت مسـلم بن عقیـل علیه السـلام درآمـد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی علیه السـلام ،(۳) امام حسین علیه السـلام و دو تن از دختران امام کاظم علیه السـلام نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می نامیدند.(۴)

خاستگاه تربیتی

حضرت رقیه علیها السلام در خانواده ای پرورش یافت که پدر، مادر و فرزندان،

۱- ۱. رمز المصیبه، ج ۳، بر گرفته از: رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۲۰.
۲- ۲. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۵، ص ۳۹.
۳- ۳. ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۶.
۴- ۴. همان، ص ۲۳۶.

همگی به عالی ترین فضیلت های اخلاقی و پارسایی آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شهر پیامبر صلی الله علیه و آله که شمیم روح افزای رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هنوز در آن جاری بود و مشام جان را می نواخت، در پرورش او نقش داشت. او در خانواده ای رشد یافت که همگی از زلال معرفت امام حسین علیه السلام نوشیده بودند؛ خانواده ای که از بزرگ ترین اسطوره های علم و ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری علیها السلام ، اباالفضل العباس علیه السلام ، علی بن الحسین علیه السلام ، علی اکبر علیه السلام و... فراهم آمده بود.

حضرت رقیه علیها السلام در عمر کوتاهش در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش، امام حسین علیه السلام پرورش یافت و با وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار و مقاومت در تاریخ معرفی گردید.

فصل دوم: سفر به وادی مصیبت ها

همراه با کاروان

با آغاز قیام امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه به همراه پدر و دیگر بستگانش، در شبِ یک شنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ه . ق، از مدینه به سوی مکه مکرمه روانه می شود. این دوره زمانی، نقطه آغاز نخستین و آخرین و بزرگ ترین رویداد در زندگی حضرت رقیه علیها السلام به شمار می آید. کاروان، شبانه راه مدینه را در پیش گرفت و در سحرگاه شب جمعه، سوم شعبان به مکه رسید و سپس رهسپار کربلا شد.

با رقیه علیها السلام در عصر عاشورا

روز عاشورا، پس از کشته شدن یاران امام حسین علیه السلام و تنها ماندن آن بزرگوار، حضرت سکینه علیها السلام به دلیل ترس از کشته شدن پدر، به خواهر سه ساله اش (که به احتمال زیاد همان حضرت رقیه علیها السلام است) رو می کند و می گوید: بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم به میدان برود و کشته شود. دراین لحظه، امام علیه السلام متوجه سخن آنان می شود و بسیار اشک می ریزد. آن گاه رقیه علیها السلام به پدر می گوید: پدر جان! مانع رفتن تو به میدانِ نبرد نمی شوم، ولی کمی صبر کن تا تو را ببنیم. امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه را در آغوش گرفت و او را مورد نوازش قرار داد. رقیه علیها السلام با دیدن نوازش پدر، غریبانه او را می نگرد و می گوید:

اَلْعَطَشْ !اَلْعَطَشْ! فَإِنَّ الظَّمَأَ قَدْ اَحْرَقَنی.

ای پدرا! تشنه ام! تشنه ام! تشنگی جگرم را آتش زده است.

ص:۱۳

امام بـا ناراحتی و انـدوه گفت: عزیزم! کنار خیمه بنشـین تا برایت آب آورم. پس برخاست تا به میـدان جنگ برود که باز هم رقیه علیها السلام جلو آمد. دامن پدررا گرفت و گفت:

یا اَبَهَ! اَیْنَ تَمْضی عَنّا.

پدر! چگونه ما را تنها می گذاری؟

حضرت بار دیگر برگشت، او را در آغوش کشید و آرام کرد. سپس با دلی پراندوه از آنان جدا شد و روانه میدان گشت.(۱)

دیدار واپسین

آخرین دیـدار امـام حسـین علیه السـلام بـا خـانواده اش از دلخراش ترین رویـدادهای تاریـخ کربلا ـ به شـمار می رود، ولی غم انگیزترین صحنه این خداحافظی، وداع حضرت با دختر سه ساله اش است.

هلال بن نافع یکی از سـربازان دشـمن و از شاهـدان عینی ماجرا می گوید: «من پیشاپیش صف جنگ جویان لشکر عمر سـعد ایسـتاده بودم. دیدم امام حسـین برای وداع به طرف خیمه های خود رفت. پس از آخرین دیدار با خانواده اش، به سـمت میدان جنـگ بـازگشت. در این هنگـام ناگـاه چشـمم به دخترکی افتـاد که از خیمه هـا بیرون آمـده بود و با گام هایی لرزان به سوی حسین می دوید. دخترک خود را به او رسانید و دامن او را گرفت و گفت:

یا اَبَهَ! اُنْظُرْ اِلَی فَإِنّی عَطْشَانٌ.

پدر جان! مرا ببین که چقدر تشنه ام!

شنیدن این جمله از دخترکی خسته و تشنه و ناامید به قدری جگرسوز بود که گویی نمک بردل زخم دیده حسین پاشیدند. بی اختیار

---

۱ – ۱. حضرت رقیه علیها السلام ، قاسم میرخلف زاده، ص ۵۵۰، برگرفته از: وقایع عاشورا، ص ۴۵۵.

اشک از چشمانش سرازیر شد و او با چشمانی اشکبار، دختر کوچکش را در آغوش گرفت و گفت:

اَللّه ُیَسْقیکِ فَاِنَّهُ وَکیلی.

دخترم! خدا تو را سیراب می کند که من بر او توکل کرده ام.

من از همرزمانم پرسیدم این دخترک چه نسبتی با حسین داشت؟ گفتند: او رقیه، دختر سه ساله حسین است».(۱)

۱- ۱. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، محمدمحمدی اشتهاردی، ص ۲۲.

فصل سوم: همراه با رقیه علیها السلام ، همگام با اسیران

غارت خیمه ها

از بزرگ ترین فجایع غم انگیز کربلا، حمله دشمن به خیمه ها و غارت موجودی آن ها و ربودن وسایل و تجهیزات شهیدان حتی ناچیزترین اشیای شخصی آنان است. دشمنان دسته جمعی به خیمه ها هجوم بردند و به چپاول آن ها پرداختند، تا آن جا که چادرهایی را که بانوان حرم به کمر بسته بودند کشیدند و ربودند.(۱) در میان اشیای غنیمتی که از شهیدان کربلا به یغما رفت، پیراهنی از حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود که بنابر نقل امام صادق علیه السلام ، جای ۳۳ یا ۳۴ ضربه شمشیر و نیزه دشمن بر آن دیده می شد.(۲)

در تاریخ آمده است که وقتی لشکر به سوی خیمه گاه هجوم برد، کودکان از شدت وحشت بیرون دویدند. دراین میان، بعضی از آنان زیر دست و پای اسب ها افتادن و به شهادت رسیدند که یکی از آن ها عاتکه، دختر حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام بود.(۳) بعضی دیگر که سر راه سواران قرار گرفته بودند، به شدت آسیب دیدند که حضرت رقیه علیها السلام نیز در میان آنان بود. فاطمه صغری علیها السلام یکی از دختران امام حسین علیه السلام

۱- ۱. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۳۰.

۲- ۲. مثیرالاحزان، ابن نما حلّی، ص ۵۵.

۳- ۳. ترجمه لهوف، ص ۱۹۴.

می گوید: «من کنار خیمه ها ایستاده بودم و بدن های چاک چاک شهیدان را نگاه می کردم که سواران دشمن به تاختن بر بدن های بی سر آن ها پرداختند. در این فکر بودم که سرانجام چه بر سر ما می آید؛ آیا ما را نیز می کشند یا به اسیری می برند؟ در همین لحظه دیدم سواری به سرعت به طرف ما می آید. او با کعب نیزه اش به آن ها می زد و چادر و روسری های آنان را می کشید و می برد. آن ها می گریختند و با فریاد کمک می خواستند. من از ترس می لرزیدم و به سوی عمه ام، ام کلثوم پناه بردم ناگهان دیدم یکی از آن ها به طرف من می آید. خواستم از چنگ او فرار کنم، ولی او به من رسید و با نیزه اش به شانه ام زد. من به صورت بر زمین افتادم. دستش را به سمت من دراز کرد، گوشواره ام را کشید و مقنعه ام را نیز ربود. خون از گوشم جاری گشت و از هوش رفتم.

وقتی به هوش آمدم، دیدم عمه ام زینب علیها السلام با گریه مرا از زمین بلند کرد و گفت: برخیز دخترم! برخیز به خیمه برویم. گفتم: عمه جان! آیا چیزی داری که من سرم را از دید نامحرمان بپوشانم؟ با گریه گفت: عزیزم! عمه نیز مانند توست. به خیمه رفتیم. همه چیز را برده بودند و برادر بیمارم امام سجاد علیه السلام ، با صورت روی زمین افتاده بود و توان بلند شدن نداشت. ما بر او می گریستیم و او بر ما».(۱)

در این تاخت و تاز وحشیانه، چند زن و کودک از شدت ترس و گرسنگی و افتادن زیر سم اسب مهاجمان از بین می روند که شمار آنان چهار نفر ذکر شده است. آنان عبارت بودند از: عاتکه؛ دختر مسلم علیه السلام (که هفت سال بیشتر نداشت)، سعد و عقیل، برادرزاده های مسلم علیه السلام و دو زن به نام های ام الحسن و ام الحسین از نزدیکان امام حسن مجتبی علیه السلام .

۱- ۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰.

آتش در حرم

پس از غارت خیمه ها، عمر سعد دستور داد خیمه ها را آتش زنند. امام سجاد علیه السلام برای حفظ جان زنان و کودکان فرمود همگی به سوی بیابان پراکنده شوند. اهل حرم در حالی که فریاد می کشیدند، از خیمه های آتش گرفته بیرون دویدند. در این میان، حضرت زینب علیها السلام نگرانِ حال امام سجاد علیه السلام بود؛ چون نمی توانست حرکت کند و از بیماری به خود می پیچید.

یکی از سربازان دشمن می گوید: «بانوی بلند قامتی را کنار خیمه ای دیدم، در حالی که آتش در اطراف او زبانه می کشید، و او نگران و پریشان به این سو و آن سو می رفت. گاه به آسمان نگاه می کرد و از شدت ناراحتی، دست هایش را به هم می زد و گاه وارد خیمه می شد و بیرون می دوید. شتابان به سمت او رفتم و گفتم: چرا مثل دیگران فرار نمی کنی؟ گفت:در خیمه بیماری دارم که قدرت فرار کردن ندارد. چگونه او را تنها گذارم؟»(۱)

حمید بن مسلم یکی دیگر از سربازان می گوید: «در این میان دختر خردسالی را دیدم که دامنش آتش گرفته بود و با پریشانی فریاد می کشید و می دوید. به سویش رفتم تا آتش دامنش راخاموش کنم، ولی او که گمان کرد می خواهم به او آزاری برسانم، پا به فرار گذاشت. به سویش دویدم، او را گرفتم و آتش دامنش را خاموش کردم. غریبانه در من نگریست و پرسید: ای مرد! راه نجف از کدام سمت است؟ گفتم: چرا می پرسی؟ گفت: آخر من یتیمم! می خواهم به قبر جدم علی علیه السلام پناه ببرم.»(۲)

۱- ۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۸.

۲- ۲. تذکره الشهداء، ص ۳۵۸، برگرفته از: سوگ نامه آل محمدص، ص ۳۸۰.

به یاد لب های خشکیده پدر

پس از سوختن خیمه ها، به عمرسعد گزارش دادند که ۲۳ کودک در حرم باقی مانده اند و از شدت تشنگی در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد که به آنان آب دهند. سربازان، مشک های آب را به حرم بردند و یکایک آنان را سیراب کردند.

وقتی نوبت به حضرت رقیه علیها السلام رسید، ظرف آب را از دست سرباز گرفت و دوان دوان به طرف قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان از او پرسید: به کجا می روی؟ حضرت رقیه علیها السلام پاسخ داد: وقتی پدرم به میدان می رفت تشنه بود، می خواهم پیدایش کنم و این آب را به او بدهم. او گفت: آب را خودت بخور! پدرت بالب تشنه کشته شد. حضرت رقیهعلیها السلام از شنیدن این خبر گریان شد و فرمود: پس من هم می خواهم تشنه باشم.(۱) براساس این نقل، حضرت رقیه علیها السلام در این لحظه از شهادت پدر آگاه می شود، ولی بنابر بعضی نقل های دیگر، او از شهادت پدر بی اطلاع بوده است.

این مطلب در مفاتیح الغیب ابن جوزی به شکل دیگری نقل شده است: صالح بن عبداللّه گوید: وقتی خیمه ها را آتش زدند، اهل بیت از خیمه های آتش گرفته بیرون دویدند. در این میان، دختر خردسالی را دیدم که گوشه لباسش آتش گرفته بود و سرآسیمه به این سو و آن سو می دوید و به شدت گریه می کرد. من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم و دلم سوخت و برای خاموش کردن لباسش به طرف او تاختم. او همین که صدای پای اسب مرا شنید، پریشان تر شد و از دست من فرار کرد. من به طرفش رفتم و گفتم: دختر جان! قصدآزارت را ندارم،

۱- ۱. ثمرات الحیاه، ج ۲، ص ۳۸، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۲۹.

بـایست! به ناچـار بـا دلهره ایسـتاد. از اسب پیاده شـدم و آتش جامه اش را خاموش کردم و او را نوازش کردم. دخترک از این ابراز محبت، با من احساس انس کرد و گفت: ای مرد! لب هایم از تشـنگی کبود شده است، یک جرعه آب به من می دهی. با شنیـدن این سـخن قلبم به درد آمد، به سـرعت ظرفی را پر از آب کردم و به دسـتش دادم. آب را گرفت، آهی کشـید و به راه افتـاد. از او پرسـیدم: به کجـا می روی؟ گفت: خواهرم از من تشـنه تر است. آب را برای او می برم. گفتم: نترس دختر جان! به همه آب داده ایم. خودت بخورا! گفت: ای مرد! پدرم وقتی به میدان می رفت تشـنه بود، آیا به او آب دادند یا نه؟ گفتم: نه به خـدا! تا دم آخر می گفت جگرم از تشـنگی می سوزد، به من جرعه آبی بدهید، ولی کسـی به او آب نداد. وقتی دخترک این سخنان را شـنید، بغض گلویش را گرفت و آب ننوشـید. بعضـی از بزرگان گفته اند او حضـرت رقیه بنت الحسـین علیه السلام بوده است.»(۱)

زبان دردمندی رقیه علیها السلام

هنگـامی که آفتـاب، بسـاطش را جمع می کرد، کـاروانی مرکب از چهـل شتر برهنه، به دروازه کوفه رسـید، فرمـان دادنـد که کـاروان را بیرون شـهر نگاه دارنـد و فردا آنان را وارد شـهر کننـد. سـپاهیان خیمه های خود را به پا می کننـد و بساط غـذا می گسترانند، ولی زنان و کودکانِ گرسنه را در برهوت، گرسـنه و بی سرپناه نگاه می دارند. بانوان در آن شب، کودکانِ خود را گرسنه می خوابانند و صبح روز دوازدهم، دروازه شهر را می گشایند و سرها برفراز نیزه ها برافراشته می شود.(۲)

کودکـان بـا حیرت، مردمی را که برای تماشـا آمـده بود، می نگریسـتند. سـر بریـده امـام حسـین علیه السـلام را جلوی محمل حضرت زینب علیها السلام می برند.

ص:۲۰

۱- ۱. حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۱۳.

۲- ۲. معالی السبطین، ج ۲، ص ۹۶.

حضرت از شدت اندوه سر خود را بر چوبه محمل می کوبد و خون از زیر مقنعه اش جاری می گردد. سپس با اشعاری جان سوز، سر بریده برادر را مخاطب قرار می دهد و از بی سرپناهی کودکان سخن می گوید:

ای هلالی که وقتی به کمال رسیدی، به خسوف رفتی و پنهان گشتی.

ای پاره دلم! گمان نمی کردم چنین روزی و چنین مصیبتی را ببینم.

ای برادر عزیزم! با این دخترک خردسال خود سخن بگو که دلش از اندوه گداخته گشته است.

ای برادر! چرا آن دل مهربانت این قدر با ما نامهربان گشته است؟

برادر جان! چقدر برای یتیم خردسال تو سخت است که پدرش را صدا بزنند، ولی پدر پاسخ او را ندهد.(۱)

رقیه علیها السلام نیز این اشعار جان سوز را که زبان دردمندی اش بود، می شنید و سر بریده پدر را خیره خیره تماشا می کرد.

به سوی شام

کاروان به سمت شام ــ شهر نامرادی ها ــ حرکت کرد. راهی طولانی و طاقت فرسا بود. کودکان خسته و کتک خورده، می بایست پانزده منزلگاه را می پیمودند تا به دیار غم ها برسند.

هوا سوزان بود و آب مشک ها رو به پایان. کاروان ناگزیر به سمت منزلگاه قصر بنی مقاتل رهسپار گردید. و در آن جا توقف کرد. یکی از دختران امام حسین علیه السلام از شدت خستگی، به سایه درختی پناه برد و به خواب رفت. کاروان به راه افتاد و او در بیابان جا ماند. خواهرش در میانه راه متوجه شد و به ساربان خبر داد، ولی کاروان بی اعتنا هم چنان راه خود را می رفت. سرانجام با التماس فراوان این خواهر، کسی را در پی دخترک فرستادند تا او را به کاروان برساند.

۱- ۱. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۲۲۱.

در ادامه راه، کاروان به معدنی رسید که کارگرانش مشغول کار بودند. اهل حرم به دلیل گرسنگی شدید و از روی ناچاری، برای درخواست مقداری آب و غذا به آنان مراجعه کردند، ولی آنان با سنگدلی و ناسزا، بانوان را از آن جا راندند. در آن محل، کودک یکی از زنان امام حسین علیه السلام به نام محسن سقط می شود که طفل نشکفته را در همان جا به خاک می سپارند.(۱)

هنگامی که اهل بیت به شهر پر نفاق و کینه بعلبک می رسند، فرماندار آن جا دستور می دهد کودکان شهر برای استهزا و تمسخر اسیران، به پیشواز کاروان روند.(۲)

پس از ساعتی، کاروان به نزدیک دیر راهبی نصرانی می رسد. ساربانان سنگدل، سرها را از داخل صندوقچه ها بیرون می آورند و بر نیزه ها می کنند. سپس در برابر چشمان کودکان گرسنه، سفره غذا و بساط مستی می گسترند و تا صبح پیاله گردانی می کنند.(۳)

کاروان همین گونه راه می پیمود و ساربانان، زنان و کودکانِ معصوم را آزار می دادند. این همه، گوشه ای از دریای بی ساحل اندوه طفلی سه ساله بود که آن را از پشت پنجره باران خورده چشمان معصومش تماشا می کرد. او هماره لحظه ای را انتظار می کشید تا سختی دردهای دل کوچکش را با جرعه ای از دیدار چهره خورشیدی پدر درمان کند.

۱- ۱. نفس المهموم، ص ۲۳۹.
۲- ۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.
۳- ۳. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۲۵.

فصل چهارم: وفات حضرت رقیه علیها السلام در شام

شام درگذر تاریخ

شام را از دو جهت به این نام خوانده اند. نخست این که شام به معنای شمال است و دلیل این نام گذاری، قرار گرفتن آن در سمت شمال قبله است. هم چنان که یمن به معنای راست از آن جهت به این اسم، نام گذاری شده است که در سمت راست قبله قرار دارد. علت دیگری نیز که برای نام گذاری شام گفته اند آن است که: سام بن نوح بر آن سرزمین حکومت می کرد و هنگام برگرداندن آن واژه به عربی، به شام تبدیل شده است.(۱)

این سرزمین در دوران باستان شامل کشورهای کنونی سوریه، لبنان، فلسطین و بخش هایی از اردن می شد که پس از جنگ جهانی اول و در پی تقسیم بندی های کشوری و سیاست های تفرقه افکن انگلستان و فرانسه، به صورت کشورهای کنونی درآمد.

امپراتوری روم در سال ۶۳ میلادی، شام را به تسخیر خود درآورد که پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی در سال ۳۹۵ میلادی، شام جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی (بیزانس) گردید. البته سیطره بیزانس بر شام به تدریج کم رنگ شد و سرانجام در قرن هفتم میلادی به دست مسلمانان افتاد.(۲)

ص:۲۳

۱- ۱. شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی، ص ۲۲.

۲- ۲. گیتاشناسی کشورها، چاپ ۱۳۶۵، ص ۱۸۵.

ریشه پیوندهای خاص این سرزمین با تاریخ اسلام، به سال های پیش از فتح دمشق باز می گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران نوجوانی و جوانی به همراه عمویش، ابوطالب، به آن سرزمین سفر کرد، ولی هنوز به مقصد نرسیده، رویدادی برای ابوطالب رخ داد که مجبور شد سفرش را نیمه کاره رها سازد و به مکه باز گردد. آن رویداد، خبری بود که بُحیری، راهب بصری درباره پیامبری محمد دوازده ساله به ابوطالب داد و او را از خطر گزند رساندن یهودیان به پیامبر آخرالزمان، برحذر داشت.(۱) دومین سفر حضرت محمّد به شام در ۲۵ سالگی اش انجام گرفت. ایشان در این سفر، سرپرستی کاروان تجاری حضرت خدیجه را بر عهده داشت و با سود خوبی نیز بازگشت.(۲)

پس از تحکیم پایه های اسلام در جزیره العرب، شام در سال۱۴ هجری برابر با نیمه قرن هفتم میلادی، به تسخیرمسلمانان درآمد و به قلمرو اسلامی پیوست. شام از سال ۴۰ هجری تا سال ۱۳۲ هجری، پایتخت حکومت بنی امیه بود. در این تاریخ و در پی سقوط بنی امیه که به دست عباسیان و با پشتیبانی ایرانیان انجام پذیرفت، شام اعتبار گذشته اش را از دست دادو بغداد به عنوان پایتخت اعلام گردید.(۳)

شام؛ خاستگاه عُقده های کهنه

شهر شام یکی از سرزمین های پرخاطره صدر اسلام و از کهن ترین خاستگاه های کینه ورزی دشمنان اسلام به شمار می آید؛ سرزمینی که وطن سرسخت ترین دشمنان اسلام یعنی امیه، ابوسفیان و معاویه است.

داستان این کینه توزی از زمانی آغاز می شود که امیّه در اثر آتش

۱- ۱. تاریخ اسلام، سال چهارم آموزش متوسط عمومی، ص ۲۷.

۲- ۲. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳- ۳. شام سرزمین خاطره ها، ص ۱۹.

حسادتی که از عمویش، هاشم(۱) در وجود پلیدش زبانه می کشید، همیشه با وی دشمنی می کرد. با این حال و با وجود کوشش ها و کارشکنی های زیادی که برای بدنام کردن هاشم به عمل می آورد، روز به روز بر عزّت و بزرگی هاشم در میان مردم، افزوده می شد. سرانجام امیه، عمویش را وادار کرد تا پیش کاهنان عرب روند و هر کدام مورد تحسین آنان قرار گرفتند، زمام امور قبیله را به دست گیرند. بزرگواری هاشم مانع از آن می شد که بر سر قدرت با برادرزاده اش درگیری داشته باشد. از این رو، پیشنهادش را می پذیرد و امیّه شرط می گذارد که هر کس بازنده این جنگ سرد شد، باید از مکه بیرون رود و هر ساله، صد شتر سیاه چشم در روزهای حج قربانی کند.

از حسن اتفاق، کاهن همین که هاشم را می بیند، زبان به مدح وی می گشاید و بدون آغاز رسمی رقابت، هاشم برنده می شود. امیه نیز به ناچار با پرداخت غرامتی سنگین، مکه را به سوی شام ترک گوید و این جا نخستین جرقه دشمنی میان دو خانواده بنی امیه و بنی هاشم شعله ور می شود. دشمنی و حسادت که تا ۱۳۰ سال پس از ظهور اسلام ادامه می یابد و سبب پیدایش جنایت هایی می گردد که سیاه ترین صفحه های تاریخ را به خود اختصاص داده است.

رقابتی که آن روز از روی حسادت شکل گرفت، افزون بر این که ریشه دار بودن کینه بنی امیه را نسبت به خاندان هاشم روشن می سازد، علل نفوذ امویان را در سرزمین شام تبیین می کند. هم چنین آشکار می شود که روابط دیرینه امویان با اهالی این مرز و بوم، زمینه را برای شکل گیری حکومت بنی امیه در این منطقه فراهم ساخته است.(۲)

۱- ۱. جد دوم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم.

۲- ۲. برگرفته از: فرازهایی اززندگانی پیامبر اسلام، ص ۴۱ با گزینش.

رگه های بزرگی از عقـده جاهلی و کینه امویان در دوران زنـدگانی نخستین پیشوایان معصوم به خوبی هویداست. جنگ های امویـان با امیرالمؤمنین علی علیه السـلام ، تیرباران کردن بـدن مسـموم امام مجتبی علیه السـلام ، حادثه دلخراش کربلا، اسارت اهل بیت امام حسین علیه السلام ، از همان بغضِ کهنه سرچشمه گرفته است. یزید نیز در مجلس با چوب زدن بر لب و دندان مبارک امام حسین علیه السلام ، عقده گشایی می کند و از بغضی چندین ساله چنین پرده برمی دارد:

ای کـاش! پـدرانم که در جنـگ بـدر کشـته شدنـد، عجز و زاری قـبیله خزرج را می دیدنـد و درآن حـال از شـادی فریـاد می کشـیدند که «دست مریزاد ای یزید!» بنی هاشم با سـلطنت بازی کردند و گرنه نه خبری برایشان می آمد و نه وحیی از آسـمان نازل می شد. از دودمان خویش نباشم اگر به خاطر آن چه محمد انجام داد، از فرزندانش انتقام نگیرم.(۱)

ورود به شام

بیشتر تاریـخ نویسان بر این عقیـده انـد که اهل بیت علیهم السـلام در روز اول ماه صـفر وارد شام شده اند، ولی شـهید مطهری رحمهم الله تاریخ ورود اسیران را به دمشق، روز دوم ماه صفر می داند.(۲)

سرزمین شـام چهـل سال زیر سـیطره سـلطنت معاویه بود و اهالی آن با شایعه ها و تبلیغات سوء بنی امیه علیه خانـدان وحی خو گرفته بودند. از روزی که شامیان به اسلام گرویده بودند، حکمرانان فاسقی هم چون معاویه و پسر فاسدش یزید بر آنان حکم می راندنـد. در واقع، اسـلام آنان از بنی امیه به ارث رسـیده بود و آنان تربیت یافتگان حکومتی سراسـر فساد و تزویر بودند. تا آن جا که معاویه، صدهزار نفر از آنان را در جنگ

۱- ۱. قصه کربلا، ص ۴۹۵.

۲- ۲. حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۷۷.

صفین علیه امیرمؤمنان علی علیه السلام شوراند و چنان پرده ای از دورویی و نفاق بر دل آن مردم افکند که امام علی علیه السلام را واجب القتل دانستند و سال ها به او و فرزندانش در بالای منبرها دشنام می دادند.

با چنین شرایطی، اهل بیت علیه السلام وارد شام؛ پایتخت کشور نفاق و کینه می شوند. آنان را از شلوغ ترین دروازه شهر وارد می کنند؛ در حالی که صدای مردم به هلهله وشادی بلند است. در شهر، شادی عمومی اعلام شده است و مردم لباس های نو پوشیده اند. زنان دف می زنندو اسیران اهل بیت علیهم السلام از میان شلوغی ها، می گذرند. برای سوزاندن دل اهل بیت علیهم السلام ، سرها را پیشاپیش محمل ها می برند. جلوتر از همه، سر علمدار کربلا جلوه می کند و بنابر بعضی نقل ها، سر مقدس امام حسین علیه السلام را پشت سر محمل ها وارد می کنند تا مردم به اشتباه بیفتند و کسی از دوستداران، آنان را نشناسد و عیش مردم را بر هم نزنند. هتاکی ها شروع می شود؛ پیرزنی به سر بریده حضرت سنگ می زند و مردم که مست هوسرانی و ولنگاری هستند، از او تقلید می کنند.(۱) امام سجاد علیه السلام می فرماید:

در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا پایان بی سابقه بود: ساربانان با کعب نی و تازیانه، ما را از میان جمعیت مطرب گذارندند. نیزه داران با سرها بازی می کردند و نیزه هایشان را در هوا می چرخاندند. گاهی سرها از بالای نیزه ها روی زمین و زیر دست و پای مردم و مرکب ها می افتاد.

زنان شامی از بالای بام ها روی سر ما آتش و خاکستر داغ می ریختند که تکه ای از آن روی عمامه ام افتاد و چون دست هایم را با زنجیر به گردنم

۱- ۱. برداشت از: قصه کربلا، صص ۴۸۴ و ۴۸۷.

بسته بودند، عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید.

از طلوع آفتاب تا غروب ما را در کوچه ها می گردانیدند و می گفتند «این نامسلمان ها را بکشید!» ما را با یک رشته طناب به هم بسته بودند و از دهلیز خانه یهودیان و مسیحیان می گذارندند و به آنان می گفتند: این ها قاتلان پدران و فرزندان شما هستند، انتقام خودتان را بگیرید! در این لحظه همگی آنان به سوی ما سنگ و چوب پرتاب کردند.

افزون بر آن، ما را به بازار برده فروشان بردند و ما را در معرض فروش قرار دادند. هم چنین ما را در خرابه ای جای دادند که روزها از گرما و شب ها از سرما آسایش نداشتیم.(۱)

فتحی بدون پیروزی!

پادشاهی می گسار، ورود اسیرانی آزاده را به انتظار نشسته است؛ پادشاهی که هم پیاله اش، میمونی است که جرعه ای خود می نوشد و جرعه ای به او می دهد. هنگام مردن آن میمون نیز در شهر عزای عمومی اعلام می کند و برای او مراسم غسل و کفن و دفن برپا می دارد. پادشاهی که کمتر هُشیار بود و بیت المال را به رامش گران و آوازه خوانان اختصاص داده بود.(۲)

یزید بالای کاخش می رود تا وضع کاروان و شادی مردمان را تماشا کند. در این هنگام، کلاغی بانگ برداشت (عَرَب، صدای کلاغ را به فال بد می گیرد) و یزید شعری به این مضمون خواند:

وقتی که نور سرها بر برج قصر جیرون بتافت، کلاغ بانگ برمی دارد.

من هم به آن می گویم: تو بانگ برآری یا برنیاری، من کار خودم را کردم و طلبم را از محمد گرفتم.(۳)

با این که از دروازه ساعات ــ محل ورود اسیران ــ تا کاخ یزید فاصله

۱- ۱. تذکره الشهدا، ص ۴۱۲، برگرفته از: سوگ نامه آل محمد، ص ۴۶۰.

۲- ۲. ستاره درخشان شام، ص ۶۸، برگرفته از: تذکره الخواص.

۳- ۳. رقیه؛ چاووش کربلا، سیدمجتبی موسوی زنجان رودی، ص ۵۶.

زیادی نبود، ولی کاروان را هنگام طلوع آفتاب وارد کردند که هنگام رسیدن به کاخ یزید، خورشید در حال غروب بود.(۱)

اهل بیت علیهم السلام که با ریسمان به هم بسته شده بودند، وارد مجلس یزید شدند. یزید لباس های نو پوشیده بود و شراب می نوشید. او سر بریده حضرت را میان تشتی از طلا گذاشته بود و برای بازداشتن زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام از سخن گفتن، با چوب به چهره تابناک امام حسین علیه السلام می زد. با این حال ساعتی نگذشته بود که سخنان کوبنده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام چنان رسوایی برای یزید و یزیدیان به بار آورد که طعم پیروزی به تلخی گرایید. از این رو، یزید برای نشان دادن هیبت بر باد رفته اش، اسیران بی دفاع را روانه خرابه شام ساخت.

ویرانه ای مهمان سرا

پس از آن که حضرت زینب علیها السلام با خطبه پرشکوه و بلند آوازه خود در مجلس یزید، از فاجعه روز عاشورا پرده برداشت، وجدان های غافل و خواب آلوده، اندکی به خود آمد و جوش و خروشی در مردم پدیدار گشت. سخنان روشن گرانه زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام ، اساس تفکر در حادثه کربلا را در ذهن ها بنا نهاد و حاضران مجلس، تا اندازه ای حقیقت را دریافتند.

یزید با دیدن اوضاع نابسامان دربارش، آزادگان را از کاخ بیرون راند و در خرابه ای جای داد که سقفی نداشت و دیوار آن ترک برداشته بود، به گونه ای که اهل بیت می ترسیدند دیوار بر سرشان خراب شود. روزها از شدت گرماو شب ها از سوز سرما در آن خرابه خواب نداشتند و تشنگی و گرسنگی و خطر درندگان آن ها را تهدید می کرد.(۲)

ص:۲۹

۱- ۱. تذکره الشهدا، ص ۴۱۰، برگرفته از: سوگ نامه آل محمدص، ص ۴۴۹.
۲- ۲. تذکره الشهداء، ص ۴۱۲.

براساس پژوهشی که در زمینه تاریخ وقایع عاشورا به عمل آمده است، روز شهادت امام حسین علیه السلام در عاشورای سال ۶۱ هجری، با بیست و یکم مهرماه سال ۵۰ شمسی برابر بوده است. با به حساب آوردن ورود اهل بیت علیهم السلام به شام که در اول صفر همان سال بوده است، نتیجه می گیریم که اهل بیت علیهم السلام اواخرآبان ماه یا اوایل آذر در شام بوده اند وطبیعی است که سردی هوا در این ماه ها موجب آزار آنان می گشته است.(۱)

اسیران عزادار، روزها به عزاداری و گریه بر مصیبت ها می پرداختند و این گونه مردم را از فجایع کربلا آگاه می ساختند و از چهره کریه عاملان آن فجایع هولناک، پرده برمی داشتند. شیخ صدوق رحمهم الله می نویسد: «یزید دستور داد اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت هایشان پوست انداخته بود.»(۲)

در میان ناله و اندوهِ بانوان رها شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشیدند و مردم شام را که دست کودکانشان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه هایشان برمی گشتند، غریبانه تماشا می کردند و آه حسرت می کشیدند. دامان عمه را می گرفتندو می پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟» حضرت زینب علیها السلام نیز برای تسلای دل کوچک و غم دیده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما مدینه است و پدرانتان به سفر رفته اند».(۳)

۱- ۱. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۴۱.

۲- ۲. امالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۴.

۳- ۳. رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۶۶.

خرابه شام از زبان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مورد ویرانه شام می فرماید: «در مدت اسارتمان در خرابه شام، چه رنج ها و مصیبت هایی که ندیدیم! روزی دیدم عمه ام زینب علیها السلام دیگی را روی آتش گذارده است. پرسیدم: عمه! در این دیگ چیست؟ پاسخ داد: دیگ خالی است، ولی چون کودکان گرسنه اند، برای این که آنان را ساکت کنم، وانمود کردم که می خواهم برایشان غذا بپزم تا با این بهانه آنان را خواب کنم.»

نقل شده است که کودکان گرسنه پیوسته پیش حضرت می آمدند و از گرسنگی ناله می کردند تا آن جا که دل زنان شام به رحم می آمد و برای آنان آب و غذا می آوردند.(۱) در رویدادهای شب وفات حضرت رقیه علیها السلام آمده است که وقتی سر امام حسین علیه السلام را که درون طبقی گذاشته و روی آن را پوشانیده بودند، پیش حضرت رقیه علیها السلام آوردند، حضرت رقیه علیها السلام نخست پنداشت که برای او غذا آورده اند. این وضعیت، شدت گرسنگی کودکان را می رساند.(۲)

امام صادق علیه السلام در مورد این محل فرموده است:

وقتی اهل بیت علیهم السلام را در ویرانه جای دادند، یکی از آنان با دیدن وضع ناجور و دیوارهای ترک خورده گفت: این ها ما را در این خرابه جای داده اند تا این دیوارها بر سرمان خراب شود و ما را بکشند. پاسبانان خرابه به زبان رومی به هم گفتند: این ها را ببینید که از خراب شدن دیوارها بر سرشان می ترسند با آن که فردا آن ها را بیرون خواهند کشید و خواهند کشت. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: جز من، هیچ یک از اهل خرابه زبان رومی نمی دانست.»(۳)

در خرابه شام چنین وضع اسفناکی حکم فرما بود. در بعضی

ص:۳۱

۱- ۱. ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۸۷، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۴۳.
۲- ۲. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۰.
۳- ۳. ستاره درخشان شام، ص ۹۵.

کتاب های تاریخ آمده است نُه تن از کودکان از شدت سرما و گرما و گرسنگی در خرابه جان باختند که نهمین آن ها حضرت رقیه علیها السلام بود.(۱)

ترحم شامیان بر اهل خرابه

شامیان با دیدن وضع رقت بار کودکانِ خرابه، به آنان ترحّم می کردند. روزی زنی که از جلوی خرابه می گذشت، دریافت یکی از کودکان از تشنگی گریه می کند. زن بی درنگ رفت و ظرف آبی آورد و به حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: «ای اسیر! تو را به خدا قسم می دهم که اجازه دهی من این کودک را با دست خودم سیراب کنم؛ زیرا محبت کردن به یتیمان، خواسته های انسان را برآورده می کند. شاید با این کار خداوند حاجت مرا نیز برآورد».

حضرت زینب پرسید: «چه حاجتی داری؟» گفت: «من در دوران جوانی ام، خدمت گزار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بودم، ولی چرخش زمانه مرا از مدینه و خدمت کاری ایشان دور ساخت و از این شهر سر درآوردم مدت ها است که از او و فرزندانش بی خبرم. من کودکی فرزندان او را دیده ام و با آن ها بوده ام. از خداوند خواسته ام که حتی برای یک بار هم شده، فرزندان او را زیارت کنم و خدمت گزارشان باشم. شاید خدا به واسطه این یتیم نوازی، حاجت مرا برآورد و بار دیگر به خدمت آن خانواده درآیم و بقیه عمر را در محضر آنان باشم».

حضرت زینب علیها السلام تا این سخنان را شنید، آهی سوزناک از سینه پر دردش کشید و فرمود: «ای کنیز خدا! حاجت تو برآورده شد. من، زینب دختر فاطمه ام و آن سر که از بالای قصر یزید آویزان است، سر برادرم حسین است. این کودکان نیز که می بینی، یتیمان اویند که مدتی است سایه پدر از سرشان کوتاه شده است و این گونه گرد و غبار یتیمی و اسیری بر رخسارشان نشسته است».

۱- ۱. منتخب التواریخ، ملاهاشم خراسانی، ص ۲۲۹.

آن زن بـا شـگفتی، به سـخنان زینب علیهـا السـلام گوش می داد و خیره خیره به او و کودکـان می نگریست. همین که سـخن حضـرت پایان یافت، از ناراحتی فریادی کشـید و بیهوش روی زمین افتاد. وقتی به هوش آمد، به ناله و زاری پرداخت و با اهل خرابه در سوگ حسین علیه السلام هم ناله گشت. آن زن باقی عمرش را در شیون و زاری بر شهیدان کربلا و رنج اسیری اهل بیت علیهم السلام گذرانید، تا این که به رحمت حق پیوست.(۱)

نسیم آشنا

نسـیمی از مدینه برخاسـته و اینک در ویرانه ای از شـهر سـیاهِ نیرنگ، غبار غم گرفته بود. بعضی که محبت خاندان وحی را در دل داشتند، در مسیر این نسیم قرار می گرفتند و می شکفتند. یکی از اینان، هند؛ زن یزید، دختر عبدالرحمن بن عامر بود.

وقتی پـدر هنـد از دنیا رفت، او در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السـلام ماند و همان جا به خدمت حضـرت زهرا علیها السـلام و دخترانش ام کلثوم و زینب علیها السلام درآمد. نقل شده است که وی در دوران کودکی بر اثر یک بیماری، فلج گردید و هر چه او را درمـان کردنـد، فایـده ای نـداشت. سـرانجام به سرچشـمه زلاـل امامت، امیرمؤمنان علی علیه السـلام متوسل گشـتند و شفایش را از حضرت خواستند. حضرت فرمود طبیب دل های شیعیان ــ حسین علیه السلام ــ بیاید. وقتی حسینِ خردسال آمد، حضرت ظرفی را پر از آب کرد و به جگر گوشه اش فرمود تا دستش را داخل آب بزند. سپس آب را به بدن هند پاشید. پس از مدتی، وی از آن بیماری هلاک کننده نجات یافت.

هنـد به شـکرانه این کرامت در خـانه امیرالمؤمنین علی علیه السـلام به خـدمت مشـغول گشت تا دین خود را به این خانواده ادا کند. خانواده او نیز با

۱- ۱. ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۸۸، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۱۶۷.

دیـدن این معجزه، اسـلام آوردند و از آیین یهودیت دست برداشـتند. هند در محضـر ائمه اطهار علیهم السـلام پرورش یافت تا این که در زمـان امـام حسن علیه السـلام که معـاویه، وی را به ازدواج پسـر خود یزیـد درآورد. از آن روز، میان او و اهل بیت علیهم السلام جدایی افتاد تا آن که پس از مدت ها، در خرابه شام با دلبردگان واقعی اش دیدار کرد.

گفتنی است به دلیل خارجی دانسـتن اسـیران، دوسـتداران اهل بیت علیهم السـلام آنان را نمی شـناختند و دیگران نیز به شادی هـای پوچ و ننگین خود سـرگرم بودنـد. پس از ورود اهل بیت علیهم السـلام به خرابه، یکی از کنیزانِ هنـد به او گفت: جمعی اسـیر را در خرابه جای داده انـد، خوب است ما هم برای تفریـح به تماشای آنان برویم. هنـد پذیرفت و لباس های گران قیمتی پوشـید و دسـتور داد صـندلی مخصوصش را همراه او آورند. وقتی به خرابه آمد، حضرت زینب علیها السلام بی درنگ وی را شناخت و به خواهرش ام کلثوم علیها السـلام گفت: خواهرم! این کنیز ما، هنـد دختر عبـداللّه است که مـدتی با ما زنـدگی می کرد. ام کلثوم علیهـا السـلام نیز او را شـناخت و سـرش را پایین انـداخت. هنـد متوجه گشت و به زینب علیها السـلام رو کرد و گفت: ای زن! چرا سرت را بلند نمی کنی؟

زینب علیها السلام پاسخی نداد.

ـ شما از کدام شهر هستید؟

ـ مدینه!

هند وقتی نام مدینه را شنید، مشتاق تر شد و از روی احترام برخاست و نزدیک تر آمد و گفت: سلام خدا بر مردم مدینه!

ای زن! آیا اهل مدینه را می شناسی؛ می خواهم درباره خانواده ای از تو بپرسم.

ص:۳۴

ـ آری! هر چه می خواهی بپرس.

اشک در چشمان هند حلقه زد و با بغضی در گلو گفت: می خواهم از خانواده علی بپرسم. من مدتی کنیز آنان بوده ام.

زینب علیها السلام پرسید: جویای کدام یک از اهل بیت او هستی؟

ـ می خواهم احوال حسین و خواهرانش، زینب و ام کلثوم را بدانم. آیا از آنان خبری داری؟

حضرت زینب علیها السلام گریست و فرمود: ای هند! اگر از خانه علی می پرسی، بدان که آن را ترک کرده ایم و منتظریم که خبر مرگمان را به آن خانه ببرند. اگر از حسین می پرسی، آن سر بریده که به دیوار کاخ شوهرت آویزان است؛ سر اوست. اگر از برادران او، عباس و دیگر فرزندانِ علی علیه السلام می پرسی، بدان که سر از بدنشان جدا کردند و بدن هایشان را قطعه قطعه کردند. اگر از زینب می پرسی، من زینبم و این خواهرم، ام کلثوم است که لباس اسیری بر تن کرده ایم و اینان نیز یتیمان حسین علیه السلام هستند.

هند که سخنان زینب علیها السلام را به دقت و شگفتی گوش می داد، سر به شیون و زاری برداشت و گفت: وای مولا-یم حسین! کاش کور بودم و تو و خواهران و کودکانت را در این وضع نمی دیدم.

او خاک بر سر پاشید و سنگی از زمین برداشت و محکم بر سرش کوبید که خون از سرش جاری شد و از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، حجاب از سرافکند، گریبان درید و پای برهنه به کاخ یزید رفت و فریاد زد: ای یزید! نفرین بر تو باد که سر پسر رسول خدا را جدا کرده ای و اهل بیتش را در مقابل نگاه های مردم قرار داده ای! در حالی که زنان خودت در حرم سرایت دور از نظرها هستند. یزید سرآسیمه، قبایش را

درآورد و سر هند را پوشانید!

این کار، اوج سنگ دلی و بی رحمی یزید ملعون را نشان می دادکه از هیچ آزاری نسبت به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله فرو گـذار نکرده بود. اسـتبداد همراه بـا عشـرت طلبی، او را به گرداب فسادهـا و زشتی هـا افکنـده بود. او در قبیله ای روزگار گذرانـده بود که آداب و رسوم و فرهنـگ مسـیحیت بر آن حـاکم بود؛ زیرا مـادر و اطرافیـانش مسـیحی بودنـد. هنری لامنس معتقد است یزید به دست نسـطوری های شام تربیت یافته بود. او در دربارش، مشاوران غیر مسـلمان را به کار می گرفت. حتی حاکمیت عبیداللّه بن زیاد نیز به اشاره سـرژیوس، وزیر اعظم او بود. همیشه شاعری که صلیبی بر گردن داشت، مشغول سرگرم کردن او بود. همه این ها اسلام ستیزی او را نشان می داد.(۱)

پس از دیـدار هنـد با حضـرت زینب علیها السـلام ، ورق زندگی اش برگشت؛ لباس سـیاه پوشـید و هر روز بر کشتگان کربلا عزاداری می کرد. در نتیجه بالا گرفتن این سوگواری ها، یزید مجبور شد اسیران را به مدینه باز گرداند.(۲)

واپسین شب زندگی رقیه علیها السلام

در یکی از شب های رقیه علیها السـلام پـدرش را در خواب می بینـد و پریشان از خواب برمی خیزد. او گریه کنان می گوید: من پـدرم را می خواهم! هر قدر اهل خرابه خواسـتند او را ساکت کنند، نتوانسـتند. داغ همه از گریه او تازه تر گردید و همه به گریه و زاری پرداختند.

مأموران خرابه پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفتند: دختر خردسال

ص:۳۶

۱- ۱. پیام آور عاشورا، ص ۳۳۱.

۲- ۲. نفس المهموم، ص ۲۵۹.

امام حسین علیه السلام پدرش را خواب دیده است و او را می خواهد. آنان سر بریده حضرت را در درون طبقی نهادند و روی آن را با پارچه ای پوشاندند و جلوی او گذاشتند. شدت ضعف و گرسنگی، کودک را به توهّم انداخته بود. او گریه می کرد و می گفت: من که غذا نخواستم؛ من پدرم را می خواهم. مأموران گفتند: این پدرت است.

وقتی رقیه علیها السلام روپوش را کنار زد، سر بریده پدر را به سینه چسباند و دلسوزانه می گفت:

چه کسی صورتت را با خون سرت رنگین کرد؟ چه کسی رگ های گلویت را برید؟ چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟ کاش جانم فدایت می شد! ای کاش می مُردم و محاسن به خون رنگینت را نمی دیدم!

سپس آن قدر گریه کرد تا از هوش رفت و ناله اش برای همیشه خاموش گشت. صدای گریه ها بالا گرفت و مصیبتی دیگر بر دل داغدار اهل بیت نشست و این گونه واپسین شبِ زندگانی کوتاه فرشته غم، با غصه سپری شد.

بدن معصوم و ستم دیده اش را درهمان خرابه به خاک سپردند. او روز اول صفر به آن ویرانه آمد و پس از چهار شب در پنجم صفر سال ۶۱ هجری، به سوی پدر شهیدش پر کشید.(۱)

سخن طاهر دمشقی

طاهر دمشقی هم نشین یزید بود و شب ها، او را با شعر و داستان گویی سرگرم می کرد. وی درباره شب وفات حضرت رقیه علیها السلام می گوید: «آن شب من پیش یزید بودم. به من گفت: «طاهر! امشب از ترسِ کابوس های

ص:۳۷

۱- ۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۱.

وحشتناک، قلبم به تپش افتاده است. سرم را روی زانویت بگذار و از فجایعی که من در گذشته کرده ام، برایم تعریف کن». من سرش را روی زانو گذاشتم و از گذشته سیاهش برای او گفتم. تا این که پس از ساعتی به خواب رفت. ناگهان دیدم از خرابه، صدای شیون و ناله می آید. او در خواب بود و من در اندیشه جنایت های او که نگاهم به تشت طلایی افتاد که سر حسین علیه السلام در آن قرار داشت. با تعجب دیدم سر بریده، اشک می ریزد. لب هایش به حرکت درآمد و گفت: خداوندا! اینان، فرزندان و جگرگوشه های من هستند که این گونه از دنیا می روند.

چون این منظره را دیدم، حالتی از ترس و غم در دلم افتاد که ناخودآگاه اشکم جاری شد. یزید را رها کردم و به بالای کاخ درآمدم. صدای گریه لحظه به لحظه بیشتر می شد. از بالای بام به درون خرابه که کنار کاخ بود، نگاه کردم؛ دیدم خرابه نشینان دورِ دخترکی را گرفته اند و خاک بر سر می ریزند و به شدت گریه می کنند. یکی از آن ها را صدا زدم و پرسیدم چه خبر شده است؟ گفت: دختر سه ساله امام حسین علیه السلام ، پدرش را در خواب دیده است و اکنون از خواب پریده و پدرش را از ما می خواهد.

پس از دیدن این صحنه دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم او هم خواب زده شده است و با حالتی عجیب، به سر بریده نگاه می کندو از شدت ترس و ناراحتی، دندان هایش را بر هم می ساید و به خود می لرزد. دوباره از سر بریده ندایی برخاست و این آیه را تلاوت کرد:

وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَی مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون.(۱)

و به زودی کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که به چه جایگاهی داخل خواهند شد.

ترس بر وجود یزید چیره گشته بود؛ در همان حالت ناراحتی از من

ص:۳۸

۱- ۱. شعراء، ۲۲۷.

پرسید: این صدای گریه از کجاست؟ جریان را برای او گفتم. با عصبانیت فریاد کشید: چرا سر پدرش را نزد او نمی برید؟ ببرید و صدایش را بند آورید. نگهبانان بی درنگ سر را درون طبقی گذاردند و به خرابه آوردند. دخترک با دیدن سر بریده پدر آن قدر گریست که جان داد.»(۱)

به خوبی روشن است که یزید در این ماجرا قصد تسلّی خاطر اهل خرابه را نداشته، بلکه با این کار می خواست آنان را به یاد مصیبت هایشان اندازد و آنان را آزار دهد.(۲)

ردّ سیاه ستم

وقتی حضرت رقیه علیها السلام در خرابه از غم ها و غصه های دنیا چشم بر هم نهاد، بدنش را نزد زنی غسّاله بردند تا او را غسل دهد. آن زن بدن حضرت را غسل می داد که ناگاه دست از کار کشید و پرسید: «سرپرست این بچه کیست؟» حضرت زینب علیها السلام فرمود: من هستم؛ چه می خواهی؟» گفت: «این دخترک به چه بیماری ای مبتلاـ بوده است که این گونه بدنش کبود است؟» حضرت فرمود: «ای زن! این دختر بیمار نبود و این کبودی ها ردّ سیاه تازیانه های ستم است که اثرش بر بدن او باقی مانده است».(۳)

نقل کرده اند که در سال ۱۲۸۰ ه . ق قبر حضرت رقیه علیها السلام دچار آب گرفتگی می شود. شخصی به نام سید ابراهیم دمشقی برای تعمیر قبر حضرت، سنگ قبر را می شکافد و بدن حضرت را بیرون می آورد تا کفن تازه بر آن بپوشاند. در این حال می بیند آثار تازیانه های دشمن پس از گذشت صدها سال هنوز بر بدن آن کوچک مظلوم باقی مانده است.(۴)

۱- ۱. مصباح الحرمین، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۲۰۸.

۲- ۲. نک: مطلب «از نگاه یک عالم» در همین اثر.

۳- ۳. الوقایع و الحوادث، محمدباقر طوبی، ج ۵، ص ۸۱.

۴- ۴. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۰۲.

سوگواری بر رقیه علیها السلام

پس از درگذشت رقیه علیها السلام ، حضرت ام کلثوم علیها السلام ؛ خواهر حضرت زینب علیها السلام چند خشت را جمع می کند و کنار هم می چیند. سپس بدن بی جان رقیه علیها السلام را بر آن می نهدو اهل بیت علیها السلام را دور آن جمع می کند و به عزاداری می پردازد. در میان حلقه سوگواران، وی از همه جان سوزتر ناله می کرد. وقتی او را تسکین دادند، گریه اش بیشتر اوج گرفت و به زینب علیها السلام گفت: «خواهرم! دیشب رقیه به من می گفت: عمه جان! گرسنه ام و از گرسنگی توان گریستن هم نداشت، ولی اکنون جنازه اش پیش روی من است و من بر او می گریم در حالی که دیگر گرسنه نیست».(۱)

بنابر نظر بعضی تاریخ نویسان، یزید پس از شهادت حضرت رقیه علیها السلام دستور داد چراغ و تخته غسل ببرند و او را در همان خرابه همراه با لباس های کهنه اش به خاک سپارند.(۲) او با این کار می کوشید تا چهره ای حق به جانب به خود بگیرد و هم چنان سیاست های عوام فریبانه اش را ادامه دهد.

از نگاه یک عالم

ابن عابد شروانی حایری درباره انگیزه شوم یزید در فرستادن سر امام علیه السلام به خرابه و دیگر رخدادهای آن شب می نویسد: «این که گفته شده است یزید برای تسلّای خاطر حضرت رقیه علیها السلام دستور داد تا سر بریده پدرش را نزد او ببرند، اشتباه است؛ زیرا مقصود یزید تسلی دادن کودک نبود، بلکه می خواست با این کار، دل اهل بیت علیهم السلام را بیشتر بسوزاند. او می خواست آنان با دیدن سر بریده _ در آن موقعیت حساس که همه به

۱- ۱. حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۸۴.

۲- ۲. ریاض القدس، واعظ قزوینی، ج ۲، ص ۳۲۴.

یاد مصیبت های کربلا افتاده بودند ـ از بی تابی هلاک گردند و عاشورای دیگری در شام به وجود آید. قصد او تنها این نبود که رقیه علیها السلام از شدت اندوه از دنیا برود، بلکه می خواست همه اهل بیت علیهم السلام جان دهند.

اهل بیت علیهم السلام با دیدن شهادت حضرت رقیه، سر بریده امام حسین علیه السلام و غسل دادن و کفن کردن پیکر مطهر حضرت رقیه علیها السلام ، به یاد بدن های پاره پاره و بی غسل و کفن شهیدان کربلا افتادند و به راستی عاشورای دیگری در آن جا پدید آمد. صدای گریه اهل بیت علیهم السلام آن چنان بلند شد که مردم شام و اطراف همه فهمیدند. از این رو، همگی نزدیک آمدند و گریه سردادند. همین امر موجب شد تا احساسات مردم بر ضد یزید به جوش آید. به گونه ای که آن ها علیه یزید سخن می گفتند و این ماجرا، یزید را به شدت وحشت زده کرد. یزید که در ظاهر خود را تبرئه می کرد و قتل امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا را به گردن ابن زیاد می انداخت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن زندان (خرابه شام) آزاد کرد.»(۱)

شام در سوگ رقیه علیها السلام

با مشوّش شدن افکار عمومی مردم شام در اثر جنایت های یزید که با وفات حضرت رقیه علیها السلام شدت گرفته بود، مصلحت را در آن دید که از شدت فشار بر اهل بیت علیهم السلام بکاهد و آنان را از بند اسیری آزاد کند. او آنان را مخیر گذاشت که به مدینه باز گردند یا در شام بمانند. امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام تصمیم گرفتند که پس از برپایی مجلس عزای عمومی، شام را به مقصد مدینه ترک کنند؛ زیرا از هنگام شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، اهل بیت علیهم السلام نتوانسته بودند برای آنان عزاداری

ص:۴۱

۱- ۱. حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۸۶ برگرفته از: اکسیر العبادات، ص ۵۳۳.

کنندو دشمن، آنان را از این کار باز داشته بود. یزید بر خلاف میل باطنی اش ناچار شد این شرط را بپذیرد؛ زیرا به خوبی می دانست برپایی سوگواری از سوی قهرمان کربلا؛ حضرت زینب علیها السلام ، پایه های حکومت استبدادی اش را سست خواهد کرد. با این حال، به دلیل تدابیری که برای جلوگیری از موج فزاینده اعتراض ها و نارضایتی های مردم اندیشیده بود، ناگزیر این شرط را پذیرفت. یزید در مرکز شهر، خانه ای را برای عزاداری در نظر گرفت و دستور داد زنان برای تسلیت گویی به حضرت زینب علیها السلام و برپایی مجلس عزا (که زیر نظر جاسوسان بود) در آن خانه حضور یابند. با انتشار این خبر در شهر، تمامی زنان هاشمی با لباس سیاه در مجلس حضور یافتند و به زینب علیها السلام تسلیت گفتند. زنان بنی امیه و بنی مروان نیز با زینت و زیورشان به مجلس آمدند و به زینب علیها السلام تسلیت گفتند. البته شنیدن مصیبت های کربلا که از زبان دختر علی علیه السلام بیان می شد، انقلابی شگرف در دل شان ایجاد کرد و آنان نیز با پوشیدن لباس سیاه، ابراز هم دردی کردند.

هفت روز در شام مجلس عزاداری بر پا شد. شام روحیه انقلابی گرفته بود و نزدیک بود سیل خروشان انتقام و نارضایتی، حکومت یزید را درهم بشکند.(۱) این شهرِ خاموش و ماتم زده، مانند چند روز پیش نبود که اهل بیت بدان وارد شدند. مردمان شام کم کم سیاست رسوا شده تبلیغات سوء یزید را علیه این خاندان شناخته بودند. چهره شهر تغییر کرده بود؛ مردمی که چندی پیش از کاروان اسیران با آتش و خاکستر استقبال کرده بودند، اینک با شرمندگی، کاروان اسیران را با تکریم و احترام بدرقه می کردند.

۱- ۱. ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۹۳، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۲۲۷، با گزینش.

یزید سیاست دوگانه سرکوب و تبسّم؛ را در پیش گرفته بود؛ از یک سو اجازه برپایی مراسم عزاداری را به اهل بیت می داد و عبیداللّه را مسؤول قتل شهیدان کربلا معرفی می کرد و از سوی دیگر، با آویزان کردن سر امام علیه السلام بر در کاخ خویش و اسیر کردن اهل بیت علیهم السلام ، قدرت خویش را در مقابل هرگونه شورش احتمالی به نمایش می گذاشت. یزید می خواست بر موج بنشیند و احساس آرامش کند و جز این چاره ای نداشت؛ زیرا این آخرین تیر او در ترکش انتقام بود.

مردم شام در آستانه استحاله ای بزرگ و فهم و درک واقعیت ها بودند. آسمان اندیشه آنان که با اسلام تحریف شده معاویه و ترور شخصیت علی علیه السلام و خانواده اش سیاه و غبارآلود شده بود، با خطبه های توفنده زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام آفتابی و روشن شد. این موج ناخشنودی به سرای خاموش یزید نیز رسوخ کرده بود و تنها خروج اهل بیت علیهم السلام بود که می توانست آسایشی کوتاه، آن هم در شام برای او ایجاد کند. از این رو، کاروان اسیران را از شام خارج کرد.(۱)

وداع با شهر خاطره ها و رقیه علیها السلام

شتران آماده حرکت اند و یزید دستور داده است محمل ها را زینت کنند! زینب علیها السلام دستور داد تا زیورها را از محمل شتران باز کنند و محمل ها را سیاه پوش سازند. مردمان شام به بدرقه آمده اند، ولی خجالت و شرمندگی از نگاه هایشان می بارد. با شرمساری و سرافکندگی، رکاب زینب علیها السلام و کودکان را گرفتند و آنان را بر هودج های سوگ نشاندند. زینب علیها السلام سر از کجاوه بیرون آورد و به عنوان آخرین پیام به شامیان فرمود: «ای اهل شام! ما از این شهر می رویم، ولی در این خرابه امانتی از ما پیش شما

۱- ۱. پیام عاشورا، ص ۳۲۶ با گزینش.

باقی می ماند. جان شما و جان این امانتِ لطمه خورده! هرگاه کنار قبرش رفتید، آبی بر مزار کوچکش بپاشید و چراغی کنارش روشن کنید که او در این شهر غریب است».(۱)

کاروان آهسته آهسته گام برمی دارد و از شهر و نگاه های غم گرفته مردم دور می شود. زینب علیها السلام و بانوان کاروان تا مسافت های دور، به بیرون از کجاوه هایشان می نگریستند و به یاد رقیه علیها السلام و رنج هایش اشک می ریختند؛ دخترکی زخم دیده و کتک خورده که جایش در محمل زینب علیها السلام خالی است، ولی خاطره اش همراه کاروان.

به یاد رقیه علیها السلام

چهل روز از شهادت حسین علیه السلام و یارانش گذشته و کاروان به سوی شهر پیامبر در حرکت است. بر سر دو راهی کربلا و مدینه، با درخواست اهل بیت، کاروان راه کربلا را در پیش می گیرد و در کربلا توقف می کند. اهل بیت علیهم السلام از محمل ها پیاده می شوند و به سوی مزار خاموش شهیدان می روند. زینب علیها السلام قبر برادر را در آغوش می گیرد و آن قدر می گرید که از هوش می رود. زن ها آب به صورتش می پاشند تا به هوش آید. او با برادر درد دل می کند و شرح حال سفر پر خاطره اش را باز می گوید و اشک می ریزد. گریه اش وقتی شدت می گیرد که از رقیه علیها السلام برای برادر می گوید:

«برادر جان! همه کودکانی را که به من سپرده بودی، بر مزارت آورده ام، جز رقیه ات که او را در شهر شام با بدنی کبود و دلی پر غصه به خاک سپردم».(۲) سپس کاروان با دلی غم زده راهی مدینه می شود.

مدینه بی یار سفر کرده

کاروان آزادگان در آستانه ورود به مدینه قرار دارد؛ شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام و علی علیه السلام ؛ شهری آشنا که بیشتر مردمانش دوستدار این

۱- ۱. ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۳۷.
۲- ۲. حضرت رقیه علیها السلام ، علی فلسفی، ص ۴۷.

خانواده اند. بار دیگر خاطره های روز خروج از آن، در دل های محنت کشیده اهل بیت زنده می شود.

پرده های اشک، نگاه ها را بر دروازه شهر ورق می زند؛ مسافران این دیار آشنا باز گشته اند، ولی چقدر تعداد کاروانیان کم شده است؟ دیگران کجایند؟ شاید با کاروانی دیگر برسند؟

این ها پرسش هایی بود که از نگاه های منتظر مردمان شهر خوانده می شد. محمل های سیاه وتعداد اندک کاروانیان، همه چیز را روشن می کند. از چهره های آفتاب سوخته و چشم های غمگین، همه چیز پیداست. خورشید و ماه و ستارگان آسمانِ مدینه، همه در پس ابری از ستم، چهره در خون شسته بودند و مردم این را کم کم می فهمیدند. صدای غم انگیزِ بشیر بن جَذلم نیز سایه ای از غم و اندوه بر شهر می کشید.

مردم مدینه! دیگر این شهر جای ماندن نیست. حسین علیه السلام کشته شد باید چشم ها پیوسته بر او بگریند.

ــ پیکرش در کربلا آغشته به خون اوست و سرش را بالای نیزه ها گرداندند.(۱)

سپس نوبت کعبه غم ها و بلاها، زینب کبری علیها السلام بود که شرح ماجرا کند و گذشته غمبارش را باز گوید. زینب علیها السلام با توسن سخن تاخت و قافله خاطره ها را تا ژرفای جان ها پیش برد. رو به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و با ناله ای جگرسوز گفت: «سلام بر تو ای جد بزرگوارم! ای رسول خدا! من خبر شهادت جگرگوشه ات حسین را آورده ام». زینب علیها السلام می گفت و مردم با صدای بلند می گریستند. فرمود: «ای مردم مدینه! در کربلا نبودید تا ببینید چگونه برادرم را کشتند». سپس پیراهن خونین و پاره پاره امام حسین علیه السلام را که از یزید باز پس گرفته بود،(۲) به مردم نشان داد.

۱- ۱. پیام عاشورا، ص ۳۴۰ باگزینش.

۲- ۲. ترجمه لهوف، ص ۱۹۳.

سکینه علیها السلام پیش رفت و فرمود: «ای مردم! کاش در شام بودید و می دیدید که چه وحشیانه ما را با سنگ و چوب می زدند. کاش می دیدید که یزید چگونه به لب و دندانِ سر بریده پدرم چوب می زد؟»(۱)

چون سخن از شام به میان آمد، زینب علیها السلام بار دیگر به یاد رقیه علیها السلام افتاد و با گریه گفت: «مصیبت وفات رقیه در خرابه شام، کمرم را خمیده و مویم را سپید کرد». او جریان وفات رقیه را در آن شب ظلمانی واگویه کرد و صدای ضجه و ناله بود که به آسمان برمی خاست.(۲) بدین گونه داستان غم انگیز ستاره دور افتاده از آسمان مدینه، بار دیگر مرور شد و کتاب کوچکی بسته گردید.

الگوگیری از شخصیت حضرت رقیه علیها السلام

حضرت رقیه علیها السلام یکی از بارزترین نمادهای مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و نشانِ کینه دیرینه بنی امیه با آنان است. ایشان زیباترین الگوی تربیت به شمار می رود و پرورش یافته دامان حسین علیه السلام ، امام زین العابدین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام است. رقیه در محیطی رشد یافت که همه اعضای خانواده اش بهترین محیط تربیتی را برای کسب فضایل اخلاق اسلامی فراهم آورده بودند. او با سن کم و زندگانی کوتاهش، چنان معرفت وشناخت والایی داشت که رخدادهای پیش آمده را به خوبی درک می کرد.

این معرفت ودرک عمیق در شب دیدارش با سر بریده پدر در پشت دروازه شام و نیز شب وفاتش به خوبی نمایان است. رقیه علیها السلام با دیدن سر بریده پدر از گریه دست می کشد و با گفتن جمله هایی رسا و نغز، معرفتی را که نتیجه پرورش یافتن در مکتب اهل بیت است، به نمایش

۱- ۱. سوگ نامه آل محمدص، صص ۵۲۳ _ ۵۲۵.

۲- ۲. ناسخ التواریخ، محمدتقی سپهر، ص ۵۰۷.

می گذارد. او بدون عنوان کردن خواسته های کودکانه، با چند پرسش و خواسته همه حرف هایش را با پدر می زند:

پدرا! چه کسی صورتت را به خون سرت رنگین کرده است؟ چه کسی رگ های گلویت را بریده است؟ چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟(۱)

و با این سه پرسش، جریان روز عاشورا را برای همه یادآوری و از ستم کاران شکایت می کند. سپس می پرسد:

دخترت از این پس به که پناه برد؟ بانوان بدون پوشش چه کنند؟ زنان بی سر و سامان و اسیر به کجا پناه ببرند؟ چشم های گریان چه چاره سازند؟(۲)

او با این سخنان، از رویدادهای اسیری و سرگردانی اهل حرم و شکستن حرمت در شهرهای گوناگون، پیش پدر شکوه می کند و می گوید:

زنان مو پریشان پس از اسیری چه کنند؟ پناه گاه زنانی که کسی جز تو نداشتند، از این پس کیست؟(۳)

و بدین سان از دربه دری زنان اهل حرم که شوهرانشان کشته شده است، می پرسد. این پرسش ها به خوبی افق معرفتی حضرت رقیه را نشان می دهد که چگونه به واقعه کربلا می نگریسته و با همان سن کم چگونه همه آن مسایل را به خوبی درک کرده است. این در حالی است که او هنوز در بند به سر می برد و طعم رهایی را نچشیده است. در پایان نیز با سه آرزو، اندوه دل خویش را آشکار می کند: پدر جان! ای کاش جانم فدایت می شد! کاش این روز را نمی دیدم! کاش می مُردم و محاسن خونینت را نمی دیدم!(۴)

ص:۴۷

۱- ۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۷.

۴- ۴. همان.

سپس مظلومـانه جـان به جـان آفرین تسـلیم می کنـد. این جمله هـا همه مصـیبت هـا را از آغاز تا انجام برای مردم یادآوری و عـاشورایی دیگر در خرابه برپا می کنـد. این بهترین آموزه تربیتی برای یک خانواده مسـلمان و معتقـد است که فرزنـدانشان را این چنین تربیت کنند و از همان کودکی، آنان را از درک و اندیشه والای اسلامی برخوردار سازند.

ص:۴۸

فصل پنجم: پژوهشی در کتاب های معتبر شیعه و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی درباره حضرت رقیه علیها السلام

پیش تر گفته شد که در بعضی کتاب های تاریخی، نام حضرت رقیه علیها السلام آمده، ولی در بسیاری از آن ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود دارد که تشابه اسمی میان فرزندان، امام حسین علیه السلام ، سبب پیش آمدن این مسئله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب ها به این مسئله اذعان دارند و بنابر نقل آن ها، حضرت رقیه علیها السلام همان فاطمه صغری علیها السلام است. در چگونگی درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر وجود دارد که در این جا به این دو مسئله خواهیم پرداخت.

طرح یک پرسش

برای روشن شدن مطلب، این بحث را با طرح یک پرسش زیربنایی از اندیشمند فرزانه، استاد محمد محمدی اشتهاردی آغاز می کنیم.

آیا نبودن نام حضرت رقیه علیها السلام در ردیف فرزندان امام حسین علیه السلام در کتاب های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمه و دلائل الامامه طبری بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟

پاسخ: با بیان چند مقدمه پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود:

۱ـ در عصر زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام و در صدر اسلام مسایلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی به

ثبت و ضبط جزییات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، دخالت جانب داری ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی شده است.

۲_ در اثر تـاخت و تازهـا و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضـی حکمرانـان، بسـیاری از منابع ارزشـمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می شود که چه بسا بسـیاری از این اسـناد و منابعِ معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

۳_ تعدد فرزندان، تشابه اسـمی و موارد همسان، امر را بر تاریخ نویسان مشـتبه کرده است که در همین کتاب نیز به مواردی از آن ها برمی خوریم. برای مثال، در مورد روایت طاهر دمشقی که در فصل پیشین گذشت، کتاب ریاض القدس، او را طاهر بن عبداللّه و تذکره الشـهدا، طاهر بن حارث خوانده اند که دو شخصیت جدا هستند. هم چنین در مورد هند زن یزید، بعضی او را دختر عبداللّه بن عامر(۱) و بعضـی دیگر، وی را دختر خانواده ای یهودی(۲) دانسـته اند که درهر دو مورد، افزون بر اشتباه در عنوان شخصـیت ها، در نقل این رویـداد تاریخی نیز دوگانگی وجود دارد که این گونه خطاها درتاریـخ نویسـی قدیمی، امری طبیعی است.

۴_ همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسـین علیه السلام به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاردند. این امر خود منشأ بسـیاری از سـهوِ قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندانِ امام حسین علیه السلام گردیده است. قرینه ها و شواهدی در دست هست که رقیه علیها السلام را فاطمه صغیره می خوانده اند.

۱- ۱. سوگ نامه آل محمدص، ص ۴۸۵.

۲- ۲. همان، پاورقی ص ۴۸۶ .

احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد.(۱)

بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه علیها السلام در کتاب های تاریخی، هرگز دلیل برنبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیلِ فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد.

در مورد تشابه اسمی رقیه علیها السلام و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید: «وقتی اهل بیت علیهم السلام را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب علیها السلام می بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود:

ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرو رفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را ببینم! برادر! با فاطمه خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادر جان! چقدر برای این دختر کوچک سخت است که پدرش را صدا بزنند، ولی او جوابش را ندهد.(۲)

حضرت زینب علیها السلام در این شعر از رقیه علیها السلام به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسئله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

در این جا برای روشن شدن بیشتر مسئله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

کامل بهایی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه علیها السلام به عنوان دختر امام حسین

۱- ۱. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۱۲.

۲- ۲. نفس المهموم، ص ۲۲۱.

علیه السلام یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد بن طبری است که به امر وزیر بهاءالدین(۱) _ حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان _ نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهایی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الآمال، ماجرای شهادت حضرت رقیه علیها السلام را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار، مطالب این کتاب را تأیید و به آن استناد کرده اند؛ از جمله آیت اللّه صفایی خوانساری از فقیهان برجسته معاصر در مورد این کتاب می گوید: «قدیمی ترین کتابی که در این خصوص می شناسم، کتاب کامل بهایی است».(۲)

لهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه، کتاب لهوف از سید بن طاووس (وفات: ۶۶۴ ه . ق) است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب علیها السلام سخنان ایشان را شنید و گریست. امام علیه السلام او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! ای رقیه، ای فاطمه، ای رباب! وقتی من به قتل رسیدم، در مرگم گریبان چاک نزنید و کلامی که با رضا و تسلیم سازگار نیست، مگویید».(۳) بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه علیها السلام بارها بر زبان امام حسین علیه السلام جاری شده است.

ص:۵۲

۱- ۱. وفات: ۶۷۵ ه . ق.

۲- ۲. فوائد الرضویه، ص ۱۱۱.

۳- ۳. کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۹، برگرفته از: نفس المهموم، ص ۲۶۰.

این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر علیه السلام ، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زنیب! ای اهل بیت من! خدا نگهدار؛ من نیز رفتم».(۱)

این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: ۱۲۹۴ ه . ق) در کتاب ینابیع الموده از مقتل ابومخنف نقل می کند.(۲)

المنتخب فی جمع المراثی و الخطب؛ معروف به منتخب طُریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طریحی (وفات: ۱۰۸۵ ه . ق) نوشته که در آن، سن حضرت رقیه علیها السلام ، سه سال بیان شده است. پس از او، فاضل دربندی (وفات: ۱۲۸۶ ه . ق) که آثاری هم چون اسرار الشهاده و خزائن دارد، در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است. بعدها سیدمحمد علی شاعبدالعظیمی (وفات: ۱۳۳۴ ه . ق) در کتاب شریف الایقاط، مطالبی را از کتاب طریحی بیان کرده است. هم چنین علامه حایری (وفات: ۱۳۸۴ ه . ق) در کتاب معالی السبطین از این کتاب بهره برده است. بیش تر مطالب این تحقیق در مورد درگذشت حضرت رقیه علیها السلام ، از کتاب منتخب طریحی گرفته شده است.(۳)

الدروس البهیه

علامه سید حسن لواسانی (وفات: ۱۴۰۰ ه . ق) در کتاب الدروس البهیه فی مجمل احوال الرسول و العتره النبویه در مورد حضرت رقیه علیها السلام می نویسد:

«یکی از دختران امام حسین علیه السلام به نام رقیه، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همان جا به

۱- ۱. لهوف، ص ۱۴۰.

۲- ۲. ینابیع الموده، صص ۳۳۳ _ ۳۳۵، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص ۱۶.

۳- ۳. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، صص ۳۵ _ ۴۰ با گزینش.

خاک سپرده شد. قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است».(۱)

تمام قول هایی را که درمورد حضرت رقیه علیها السلام بیان شده بود، آوردیم. دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل شده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم:

دیدگاه آیت اللّه العظمی گلپایگانی رحمه الله

از آیت اللّه العظمی سید محمدرضا گلپایگانی رحمه الله در مورد حضرت رقیه علیها السلام و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود:

این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.(۲)

دیدگاه استاد مهدی پیشوایی؛ تاریخ نویس معاصر

ایشان در پاسخ به این پرسش که: «آیا امام حسین علیه السلام ، دختری به نام رقیه داشته است؟» می فرماید:

با مراجعه به کتاب هایی مانند کشف الغمه، بحارالانوار، مناقب ابن شهرآشوب متوجه می شویم که دختری به نام رقیه برای امام حسین علیه السلام ثبت نشده است. بنده زمانی تحقیق کردم که آیا اساسا نام رقیه در آن زمان، مرسوم بوده است یا نه؟ متوجه شدم که حضرت امیر علیه السلام ، دختری به نام رقیه داشتند. معلوم می شود که در آن زمان رقیه اسمی برای زنان بوده است، ولی منابع اصلی ما، در میان دختران امام حسین علیه السلام ، دختری به نام رقیه را برای ایشان ثبت نکرده اند. این مطلب که دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام در مدّت اسیری در شام، پدر را در خواب می بیند و بعد بیدار می شود و بی تابی می کند و از عمه و امام

۱- ۱. الدروس البهیه، ص ۷۱، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۴۵.

۲- ۲. مجمع المسائل، ج ۱، ص ۱۰، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، پاورقی ص ۲۰.

سجاد علیه السلام پدر را درخواست می کند، قدیمی ترین منبع این سخن، کامل بهایی است. بعدها، هر کسی که مطالبی آورده است، به نظر می رسد که از او گرفته باشد.

این جریان را عمادالدین طبری برای بهاءالدین وزیر هلاکوخان ـ نوشته است. به نظر می رسد این وزیر، همانند صاحب بن عباد، عالمی دانش دوست بوده است که ظاهرا به تشیع هم گرایش داشته است. با درخواست او، عمادالدین طبری، کتاب کامل بهایی را درباره سقیفه و موضوع خلافت و امامت نوشته است. او هم در آن کتاب از حضرت رقیه علیها السلام اسم نبرده است. می نویسد: «دخترکی چهار ساله پدر را درخواب دید و بی تابی کرد و...».

این کتاب که در سال ۶۷۵ ه . ق نوشته شده است، قدیمی ترین سندی است که بنده در مورد این قضیه یافته ام. البته نویسنده کامل بهایی، این جریان را از یک دانشمند سنی به نام قاسم بن محمد بن احمد مأموفی نقل می کند. کتاب این دانشمند سنی الحاویه نام دارد که از منابع عمادالدین طبری بوده است.(۱)

ابهام زدایی

شاید با بررسی دیدگاه های گوناگون که بیان شد، این توهم پیش آید که در بیان رویدادهای زندگی حضرت رقیه علیها السلام ، نوعی ناسازگاری و ناهم آهنگی وجود دارد. برای نمونه، در بخش به یاد لب های خشکیده پدر بیان شد که حضرت رقیه علیها السلام ، از شهادت پدر آگاه شده است، ولی در شرح رویدادهای شب درگذشت رقیه علیها السلام گفته شد که کودکان از شهادت پدرانشان آگاه نبوده اند و به آن ها گفته شده بود که پدرانشان در سفرند. برای زدودن این ابهام باید گفت بر اساس منابع موجود، هیچ گونه ناهماهنگی وجود ندارد؛ زیرا منابع این مطالب را نقل کرده اند. این گونه اختلاف نظرها در پاورقی این کتاب، آمده است.

ص:۵۵

۱- ۱. نک: مقاله تحریف های عاشورا، مجله کانون گفتمان دینی، شماره ۱۹، ص ۹.

فصل ششم: کرامت ها

اشاره

اگرچه در بسیاری از کتاب های تاریخی، از حضرت رقیه علیها السلام ، نامی آورده نشده است، ولی بهترین دلیلِ وجود ایشان، برای آنانی که از ولایت اهل بیت علیهم السلام بهره برده اند و از جام محبت این خانواده سیراب گشته اند، همین کرامت ها است که مهر تأییدی بر وجود ایشان است.

در یک گفت وگوی حضوری که با استاد ربّانی در مورد حضرت رقیه علیها السلام صورت گرفت، ایشان فرمود: «بنده پس از سال ها تحقیق و بررسی در تاریخ زندگانی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ، به این نتیجه رسیدم که امام حسین علیه السلام فرزندی به نام رقیه نداشته اند تا جایی که از نتیجه آن پژوهش ها برای من محرز شد که اگر چنین فردی در شمار فرزندان حضرت بود، در کتاب های اصلی نامی از ایشان می آمد و این اعتقاد من گردید و حتی در یکی از سخنرانی ها نیز به این مطلب اشاره کردم. با این حال شب هنگام در عالم خواب دیدم دسته ای عزادار به سمت حرم حضرت رقیه علیها السلام می روند و این شعر را می خوانند و به سینه می زنند:

زایرین قبرِ من، این شام، عبرت خانه است***قبر من آباد و قبر دشمنم ویرانه است

بعدها شنیدم این بیت در جایی از حرم حضرت رقیه علیها السلام نیز نوشته شده است. آن ها درحالی که به سینه می زنند، وارد حرم شدند. فردی دم

ص:۵۶

درِ حرم ایستاده بود و به آن ها خوش آمد می گفت. من هم تصمیم گرفتم با آن ها داخل حرم شوم که آن فرد جلوی مرا گرفت و گفت: تو حق وارد شدن نداری! با ناراحتی و التماس پرسیدم: چرا؟ من هم می خواهم وارد شوم! او با لحن تندی گفت: «شما منکر این خانم هستید و کسی که منکر است، حق وارد شدن ندارد». با پریشانی از خواب پریدم و از عقیده ای که داشتم، بر گشتم!»(۱)

شفای حنجره

حاج میرزا علی محدث زاده (وفات: محرم ۱۳۹۶ ه . ق) فرزند حاج شیخ عباس قمی رحمهم الله می فرمود: «به بیماری حنجره مبتلا شدم تا جایی که سخنرانی کردن برایم ممکن نبود. پس از معاینه پزشک، مشخص شد که بعضی از تارهای صوتی ام از کار افتاده و بیماری لاعلاجی است. پزشک دستور استراحت داد و گفت باید تا چند ماه سخنرانی نکنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی می خواهم، آن را بنویسم. بسیار ناراحت بودم و به شدت احساس درماندگی می کردم.

روزی پس از نماز ظهر و عصر به حضرت سیدالشهداء علیه السلام توسل جستم و عرض کردم: یابن رسول اللّه! خودداری از سخنرانی برایم خیلی سخت است. من از اول عمر تا به حال، منبر رفته ام، و سال ها از خادمان شما اهل بیت بوده ام، ولی اکنون باید یکباره این لباس نوکری را، کنار بگذارم. افزون بر آن ماه رمضان هم نزدیک است، با دعوت های مردم چه کنم؟

بعد از التماس و خواهش فراوان، در پی این توسل، در عالم رؤیا دیدم در اتاق روشنی نشسته ام، ولی یک طرف آن تاریک است. امام حسین علیه السلام را در آن قسمت روشن اتاق دیدم. در همان حال به حضرت متوسل شدم و مشکلم را عنوان نمودم و بسیار پافشاری کردم. حضرت

ص:۵۷

۱- ۱. گفت وگو با حجت الاسلام و المسلمین ربانی؛ استاد حوزه علمیه قم، تاریخ ۵/۲/۱۳۸۱.

روبه من کرد و فرمود: «به آن سید که دم در نشسته، بگو چند جمله مصیبت دخترم رقیه را بخواند و شما هم اشک بریزید. ان شاءاللّه خوب می شوید». به طرف در اتاق که نگاه کردم شوهرخواهرم، حاج آقا مصطفی طباطبایی قمی را که از عالمان تهران بود دیدم. ایشان روضه حضرت رقیه علیها السلام خواند و من هم مشغول گریه شدم. در همین حالت مرا از خواب بیدار کردند.

روز بعد به همان پزشک متخصص مراجعه کردم. او پس از معاینه ای سرپایی دید اثری از بیماری در حنجره من نیست. خوابم را برای او تعریف کردم. او پس ازشنیدن آن، بی اختیار قلم از دستش افتاد و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس گفت: «آقا، این بیماری شما لاعلاج بود و جز شفای اهل بیت علیهم السلام هیچ راه دیگری نداشت.»(۱)

همسفری مهربان

استاد محمد محمدی اشتهاردی از قول عالمی نقل می کند: «در سال ۱۳۳۵ ه . ش، پس از سفر حج به شام رفتم تا پس از زیارت حضرت زینب علیها السلام و حضرت رقیه علیها السلام و دیگر اماکن متبرکه آن جا به کربلا و نجف، مشرف شوم. در سوریه تنها بودم و می خواستم برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم. پس از زیارت حضرت رقیه علیها السلام از ایشان خواستم تا از خدا بخواهد همسفر خوبی نصیبم گردد. هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که با یکی از تاجران کاظمین آشنا و هم صحبت شدیم. او گفت می خواهم به عراق بروم. با او همسفر شدیم و با هم به کربلا و نجف و سپس به کاظمین رفتیم. در آن سفر من هرگز احساس تنهایی نکردم و دریافتم که این همسفر خوب از کرامت های حضرت رقیه علیها السلام بوده است.»(۲)

ص:۵۸

۱- ۱. کرامات الحسینیه، علی میرخلف زاده، ج ۲، ص ۸۸.

۲- ۲. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، ص ۵۸.

از کوچک ترین کرامت ها

نویسنده کتاب ستاره درخشان شام از قول آیت اللّه حاج سید مهدی حسینی لاجوردی نقل می کند که فرمود: «در سفری که به سوریه داشتم، در مغازه ای نزدیک مسجد اَمَوی، چند جلد کتاب خطی بسیار قدیمی از جمله نهج البلاغه ای به خط یکی از علمای سال ۶۰۰ ه . ق دیدم. با توجه به قیمت بالایی که فروشنده می گفت، پرداخت مبلغ آن برای من ممکن نبود. به حرم حضرت رقیه علیها السلام رفتم و به حضرتش متوسل شدم. در هنگام برگشت از جلوی مغازه می گذشتم، فروشنده صدا زد: سیّد بیا! می خواهم این کتاب ها را به هر قیمتی که می خواهی بخری! قیمت مناسبی به او دادم و کتاب ها را خریدم. در حال حاضر آن کتاب ها در یکی از کتاب خانه های عمومی قم موجود است.»(۱)

کرامت های حضرت در حق نامسلمانان

توسل زن فرانسوی

زنی فرانسوی را در حرم مطهر حضرت رقیه علیها السلام دیدند که دو قالیچه گران بها را به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است. وقتی مردم با شگفتی علت آن کار را از او پرسیدند، گفت: «به سبب مأموریتی که در دمشق داشتم، کنار این حرم منزلی اختیار کردم. شب اول اقامتم، صدای مداوم گریه شنیدم، وقتی پرسیدم این صداها از کجاست، گفتند: این صدای گریه ها از کنار قبر دختری می آید. که در این نزدیکی به خاک سپرده شده است. نخست خیال کردم آن دختر امروز مرده و به تازگی دفن شده است و این هم صدای گریه نزدیکان اوست، ولی وقتی گفتند

۱- ۱. ستاره درخشان شام، ص ۲۷۴.

که این دختر بیش از هزار سال است که از دنیا رفته است، بر شگفتی من افزوده شد که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه برای او می گریند. وقتی پرسیدم، گفتند: این دختر با دختران دیگر فرق دارد. او دختر پیشوای مسلمانان است که دشمنان، پدرش را کشتند و او را به همراه دیگر فرزندانش به این جا که پایتخت شان بود، آوردند و آن دختر از فراق پدر در همین محل جان داد. بعد از آن شب، به این محل می آمدم و می دیدم که مردم چگونه از هر سو عاشقانه به زیارت او می آیند و هدیه می آورند و به او توسل می جویند. به همین دلیل، علاقه خاصی نسبت به او پیدا کردم.

پس از مدتی اقامت دردمشق، مرا برای زایمان به بیمارستان بردند، ولی پزشکان پس از معاینه گفتند که بچه حالت طبیعی ندارد و زایمان خطرناک است و باید عمل جراحی صورت گیرد. وقتی دریافتم که در کام مرگ قرار گرفته ام، بسیارنگران و غمگین شدم. چاره ای جز توسل به این دختر ستم کشیده نداشتم. از این رو، دست توسل به سویش دراز کردم و با التماس از او خواستم که مرا از مرگ نجات دهد و گفتم اگر خواسته ام را برآورده کنی، دو قالیچه نفیس به آستانه ات هدیه می کنم. طولی نکشید که بر خلاف انتظار پزشکان، بچه به حالت طبیعی به دنیا آمد و من نیز از مرگ نجات یافتم. اکنون آمده ام که به عهدم وفا کنم.»(۱)

هم بازی رقیه علیها السلام

زنی مسیحی دختر فلجش را که دکترها جواب کرده بودند، از لبنان به سوریه آورد. آن زن درنزدیکی حرم حضرت رقیه علیها السلام ، منزلی اجاره می کند تا دخترش را برای معالجه پیش دکترهای دمشق ببرد. روز عاشورا

۱- ۱. حضرت رقیه علیها السلام ، میرخلف زاده، ص ۲۵.

فرا می رسد و او مردم را می بیند که دسته دسته به طرف حرم حضرت رقیه علیها السلام می روند. وقتی علت را می پرسد، می گوینـد: این جـا حرم دختر امـام شـیعیان است. او دختر بیمارش را تنها در منزل می گـذارد و به طرف حرم می رود و با دیـدن حالت غمزده مردم، به قدری گریه می کند که از شدت ناراحتی و گریه از هوش می رود. مردم دورش را می گیرند و او را به هوش می آورند. کسـی به او می گوید: به خانه ات برو که خدا دخترت راشفا داده است. او سراسیمه به طرف خانه می رود و در می زند. با شـگفتی دخترش را مشـغول بازی می بیند. وقتی از حال او می پرسد، دخترش می گوید: وقتی تو رفتی، دختری به نـام رقیه واردشـد و به من گفت بلنـد شو تـا بـا هم بـازی کنیم. آن دختر به من گفت: بگو بسم اللّه الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی. سـپس دسـتم را گرفت و از زمین بلند کرد و من با تعجب دیدم که سالم شده ام. او با من بازی می کرد که شما در زدید. آن زن مسیحی با دیدن این کرامت از حضرت رقیه علیها السلام ، مسلمان شد.(۱)

هم نام حسین علیه السلام

یکی از خادمـان حرم حضـرت رقیه نقـل می کنـد: «وقتی خـانه های پیرامون حرم را برای توسـعه بیشتر خریـداری می کردنـد، مالک یکی از این خانه ها شخصـی یهودی بود که به هیـچ وجه حاضـر به فروش خانه اش نبود. حتی حاضـر بودند بیش از دو برابر قیمت را به او بپردازند، ولی او راضی نمی شد. بعد ازمدتی که وضع حمل همسرش نزدیک شد، او را نزد پزشک بردند. پزشک بعد از معاینه گفت: بچه و مادر هر دو در معرض مرگ هستند. آن شخص یهودی می گوید: همسرم را بستری کردم و برای

۱- ۱. ستاره درخشان شام، ص ۲۷۰.

نجات همسر و فرزندم به حضرت رقیه علیها السلام متوسّل شدم و گفتم اگر آن دو از مرگ نجات یابند، خانه ام را به طور رایگان در اختیار طرح توسعه حرم می گذارم. پس از عمل جراحی، همسر و فرزندم را در کمال سلامتی دیدم. همسرم از من پرسید: به کجا رفتی؟ گفتم: کاری داشتم، رفتم و انجام دادم. او گفت: نه! تو رفتی و به حضرت رقیه متوسل شدی! گفتم: تو از کجا فهمیدی؟ گفت: من در حالت بیهوشی که دیدم دختر بچه ای وارد اطاق عمل شد و به من گفت: ناراحت نباش! ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواسته ایم. فرزندت پسر است. سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسم او را حسین بگذارد. گفتم: شما کیستید؟ گفت: من رقیه، دختر امام حسین ام.»(۱)

نتیجه توسل

دکترها به من جواب رد داده بودند و پس از تشکیل کمیسیون پزشکی قرار شد مرا عمل کنند. عمل انجام پذیرفت و نتیجه ای نداد. وقتی پزشکان گفتند که هیچ امیدی نیست، زن و بچه ام را خواستم تا با آن ها خداحافظی کنم. همه از حالت من گریان و افسرده شده بودند، با همان وضع وخیم، به حضرت رقیه علیها السلام متوسل شدم. ذکر توسلی از او کردم و از هوش رفتم. در حال بیهوشی دیدم، دختر بچه ای مرا با اسم صدا زد و گفت: برخیز! تعجب کردم که او کیست که اسم مرا می داند. با خودم گفتم حتما بچه هم اتاقی های من در بیمارستان است. دوباره گفت: بلند شو! گفتم: دست و پایم را بسته اند و نمی توانم بلند شوم. گفت: بلند شو! وقتی نگاه کردم، دیدم دست و پایم باز است. گفت: چرا بلند نمی شوی؟ گفتم: عمل کرده ام، نمی توانم. آن گاه به محل عملِ من نگاه کرد. سپس

۱- ۱. ستاره درخشان شام، ص ۲۸۱.

دیدم اثری از جای عمل نیست.

با شگفتی پرسیدم: دختر جان! شما کیستید؟ گفت: مگر تو چند لحظه پیش مراصدا نکردی و به من متوسل نشدی؟ این را گفت و از نظرم پنهان شد. وقتی برخاستم دیدم شفا گرفته ام.(۱)

خاطره یک هنرمند

فیلم هنرمندانه بازمانده یکی از کارهای موفق و ماندگار در عرصه فیلم سازی است. نکته جالب در این فیلم به گفته کارگردان فیلم آن است که در خود فیلم نامه چنان پایان شورانگیز و غمناکی پیش بینی نشده بود و کارگردان یافتن چنین پایان دل انگیزی برای فیلم را مرهون توسل به حضرت رقیه علیها السلام می داند.

وی در این باره می گوید:

«فصل فینال این فیلم، فصلی است که من هرگز در سناریو ننوشته بودم. در اولین نسخه، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد. در دومین نسخه فیلم در قطار در حال حرکت تمام می شد؛ یعنی هنگام فیلم برداری احساس کردم که ایرادهایی در کارمان وجود دارد. و نمی دانستم چگونه فیلم را باید به پایان برسانم؛ یعنی سناریو را داشتم، ولی برایم کافی نبود. فیلم برداری می کردیم، ولی بچه ها می دیدند که من با سناریو پیش نمی روم و من تنها شب به شب می فهمیدم که باید چه کار بکنم. در همان جا؛ یعنی دمشق به حضرت رقیه علیها السلام متوسل شدم. این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم یکی از درخشان ترین فینال های فیلم ایجاد شود. پیدا بود که در فینال فیلم چیزی خارج از نَفَس ما به آن خورده است.

ص:۶۳

۱- ۱. ستاره درخشان شام، ص ۲۷۲.

بعد از جشنواره، برای تشکر کردن به حرم حضرت رقیه علیها السلام رفتم. البته این گونه حرف ها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد، ولی این کار صورت گرفت.

به نظر خودم و تمام کسانی که فیلم را دیده اند، خیلی شگفتی آور بود که کسانی را می دیدیم که به ظاهر هیچ گونه وابستگی مذهبی نداشتند، ولی فینال فیلم آن ها را زیر و رو کرده بود. این نَفَسِ حضرت رقیه علیها السلام بود و بی معرفتی بود اگر این را نمی گفتم.»(۱)

۱- ۱. مجله نیستان، شماره ۸، اردیبهشت ۱۳۷۵، صص ۶۰ و ۶۷.

فصل هفتم: حرم مطهر حضرت رقیه علیها السلام

تاریخچه حرم مطهر

پیشینه بارگاه ملکوتی و باشکوه حضرت رقیه علیها السلام در شام، خرابه ای بوده است که اهل بیت امام حسین علیه السلام را در آن جای دادند. این مکان شریف امروزه در کنار بازارچه قدیمی و با فاصله کمی از مسجد اَمَوی قرار دارد. حرم مطهر در خیابان حرم واقع شده است که به خیابان «ملک فیصل» ختم می شود.(۱)

بر اساس پژوهش های انجام یافته، از اولین دوره ساخت بنای حرم حضرت رقیه علیها السلام ، آگاهی دقیقی در دست نیست، ولی نخستین تجدید بنا به دستور خود حضرت رقیه علیها السلام بوده است که در این باره در کتاب منتخب التواریخ این گونه نقل شده است: «عالم بزرگوار شیخ محمد علی شامی از پدر بزرگوار و او نیز بدون واسطه از سید ابراهیم دمشقی نقل می کند که دختر بزرگ سید ابراهیم شبی حضرت رقیه علیها السلام را در خواب می بیند. وی می فرماید: به پدرت بگو قبر من در میان آب افتاده است و بدن مرا اذیت می کند. بگو بیایند و آن را تعمیر کنند. او خواب را برای پدرش نقل می کند، ولی او به دلیل فشار اهل تسنن ترتیب اثر نمی دهد. شب دوم، دختر دیگر سید ابراهیم همان خواب را می بیند، ولی او با خود می گوید به واسطه خواب یک دختر نمی توان به قبر دختر امام

ص:۶۵

۱- ۱. رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۴۱.

حسین علیه السلام دست زد. شب سوم، دختر کوچک وی باز همان خواب را می بیند و برای پدرش تعریف می کند. سید ابراهیم ناراحت می شود، ولی جرأت چنین کاری را به خود نمی دهد و اعتنایی نمی کند. شب چهارم، خود سید ابراهیم حضرت رقیه علیها السلام را در خواب می بیند که با عتاب به وی می گوید: «چرا والی دمشق را برای تعمیر قبر من باخبر نکردی؟ سریع برای این کار اقدام کنید».

صبح فردا سید ابراهیم جریان را برای والی شهر دمشق باز می گوید و او هم جریان را به عالمان شیعه و سنی شهر خبر می دهد تا در این باره تصمیمی بگیرند. همگی با غسل و طهارت کامل برای تعمیر قبر وارد عمل می شوند. سنگ قبر را می شکافند. خود سید ابراهیم برای تعمیر اقدام می کند. وقتی سید سنگ لحد را برمی دارد، می بیند بدن حضرت هنوز سالم است و در میان آب افتاده است. بدن را از قبر بیرون می آورد و روی زانوانش قرار می دهند. عده ای داخل قبر می روند و پس از سه روز آن را تعمیر می کنند. سید ابراهیم پس از عوض کردن کفن حضرت، بدن مطهرش را داخل قبر می گذارد و قبر را می چیند و سنگ قبر جدیدی بر روی آن می گذارد.»

نویسنده کتاب، تاریخ این رویداد را سال ۱۲۸۰ ه . ق ذکر کرده است.(۱)

آرامگاه حضرت رقیه علیها السلام برای بار دوم، در سال ۱۳۲۳ هجری به دست میرزا علی اصغر خان اتابک، صدر اعظم دولت ایران، تجدید بنا گردید.(۲) در سال ۱۳۳۴ هجری، بنای بارگاه با معماری بهتری به دست «سید محمد علی» و سید کامل آل نظام ـ فرزندان «سید محمد نظام

ص:۶۶

---

۱ – ۱. منتخب التواریخ؛ ملاهاشم خراسانی، ص ۳۸۸، باب ششم، برگرفته از: منهاج الدموع، ص ۳۹۵؛ معانی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۱؛ نورالابصار، ص ۲۳۸.

۲ – ۲. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۳.

دمشقی» ــ ساخته شد. در سال ۱۳۷۶ ه . ق نیز هیأت بنی الزهرای تهران ضریح طلاکاری شده ای را به آستانه هدیه کرد.

پس از آن، به دلیل توجه ویژه علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام به زیارت حرم شریف حضرت رقیه علیها السلام و محدود بودن فضای زیارتی حرم، برای رفاه حال زایران، کار توسعه حرم به سرپرستی گروهی شامل امام موسی صدر، شیخ نصراللّه خلخالی، حاج ابوالقاسم همدانی و سیدرضا وردی کاظمی آغاز شد. آنان با خرید خانه های اطراف حرم، در توسعه حرم کوشیدند، ولی به دلیل بعضی طمع کاری های مغرضانه و تعصب های قومیتی این کار تا چندین سال به طول انجامید.

البته با عنایت های اهل بیت علیهم السلام و کمک شیعیان، در تاریخ ۱۳۶۴ ه . ش، با حضور مقام های دولتی سوریه، کار توسعه حرم مطهر به طور رسمی ادامه یافت و در مدت پنج ماه، حرم مطهر به شکل کنونی در آمد که مساحت آن ۴۵۰۰ متر مربع است.

گور یزید؛ مایه عبرت

ضریح مطهر حضرت که کار هنرمندان اصفهانی است، به آیه ۲۵ سوره آل عمران مزیّن شده است که می فرماید:

«خداوندا! هر که را می خواهی، عزت می دهی و هر که را بخواهی، خوار می گردانی.»(۱)

حرم ملکوتی حضرت رقیه علیها السلام در مقابل گور بی نام و نشان یزید و پدرش که به زباله دان دمشق تبدیل گردیده، به خوبی نمایانگر تفسیر این آیه شریف است.

ص:۶۷

۱- ۱. رقیه؛ چاووش کربلا، ص ۵۲.

«سید محمد طباطبایی»، عالم معروف عصر مشروطه، در سفری به دمشق می کوشد از وضع قبر معاویه آگاه شود. او از هرکه می پرسد، همگی با نگاه نفرت آمیزی از پاسخ به او طفره می روند تا این که یک درشکه چی با کرایه ای زیاد حاضر می شود تا او را به آن جا ببرد. او می گوید: «مسافت زیادی از شهر نداشت. حیاط، خرابه ای بود که در اتاق کوچک ۲۰ متری با سه پله داشت. در حیاط، حوض کوچکی پر از آب گندیده بود و سه مرغابی در آن شنا می کردند. پیرزنی در گوشه ی حیاط مشغول نخ ریسیدن با دوک بود. با دیدن من فهمید که اهل شام نیستم، چون اهل شام آن جا نمی روند. در داخل اتاق، دو قبر کثیف بود که پارچه کهنه ای روی آن انداخته بودند و دو شمعدان مسی قدیمی هم بر روی قبرش گذاشته بودند.

قبر یزید هم اکنون در «باب صغیر» به زباله دانی تبدیل شده و در بی نام و نشانی افتاده است.»(۱)

دیگر مکان های مقدس شام

اشاره

شام، سرزمینی باستانی، دارای تمدنی کهن و از نظر آب و هوایی از مناطق زیبای جهان است. این سرزمین محل تولد بسیاری از پیامبران الهی بوده که با گذشت کمتر از یک قرن از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، به پایتخت درندگان اموی بدل گشت.

امام باقر علیه السلام در مورد شام می فرماید: «شام؛ چه سرزمین خوبی، اما چه اهالی پستی!»(۲) در تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام نیز آمده است: «وقتی خبر

ص:۶۸

۱- ۱. ستاره درخشان شام، صص ۵۱ _ ۶۷ با گزینش.

۲- ۲. سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۶۱.

سرپیچی معاویه، به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفتند که صد هزار نفر با او هستند، حضرت پرسید: از کدام طایفه اند؟ گفتند: اهل شام اند. فرمود: نگویید اهل شام، بلکه بگویید اهل شوم.»(۱) این مردم، بسیاری از خاندان وحی علیهم السلام را شهید کردند که هم اکنون مقبره پاک آنان در این سرزمین پرتوافشانی می کند. در این جا به آوردن نام آنان بسنده می کنیم.

آرامگاه فرزندان اهل بیت علیهم السلام

۱. آرامگاه حضرت زینب علیها السلام

۲. آرامگاه حضرت ام کلثوم علیها السلام

۳. آرامگاه حضرت سکینه علیها السلام ؛ دختر امام حسین علیه السلام

۴. آرامگاه حضرت فاطمه صغری علیها السلام ؛ دختر امام حسین علیه السلام

۵. آرامگاه حضرت میمونه؛ دختر امام مجتبی علیه السلام

۶. آرامگاه حضرت حمیده؛ دختر مسلم بن عقیل علیه السلام

۷. آرامگاه عبداللّه بن جعفر طیار علیه السلام

۸. آرامگاه عبداللّه الباهر؛ پسر امام زین العابدین علیه السلام

۹. آرامگاه عبداللّه بن جعفر؛ فرزند امام صادق علیه السلام

۱۰. مقام حضرت سجاد و سرهای شهیدان کربلا

آرامگاه اصحاب و تابعین

۱. آرامگاه اسماء بنت عمیس؛ خادم حضرت زهرا علیها السلام

۲. آرامگاه فضه؛ خادم حضرت زهرا علیها السلام

۳. آرامگاه ام سلمه و ام حبیبه؛ از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۴. آرامگاه بلال بن رباح؛ مؤذن رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱- ۱. همان.

۵. آرامگاه اویس قرنی

۶. آرامگاه حجر بن عدی

۷. آرامگاه عبداللّه بن ام مکتوم؛ مؤذن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۸. آرامگاه مقداد بن اسودکندی بهرانی و مقداد بن عمرو و برخی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

۹. آرامگاه محمد بن ابی بکر؛ فرزند ابوبکر و پرورش یافته مکتب علی علیه السلام (مادر ایشان، اسماء بنت عُمَیْس است.)

آرامگاه پیامبران

۱. آرامگاهِ حضرت یحیی و محل دفن سر مقدس ایشان

۲. آرامگاه حضرت هود علیه السلام

۳. آرامگاه حضرت خضر علیه السلام

زیارت نامه حضرت رقیه علیها السلام

بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَتَنا رُقَیَه، عَلَیْکِ تَحیَّهُ وَ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُهُ. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خاتَمِ الأَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلین مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّه ُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَمیرَالْمُؤمِنینَ عَلی بْنِ اَبی طالِب عَلَیْهِ السَّلام. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ فاطِمَهُ الزَّهْراءِ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمین. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَدیجَهَ الْکُبْری اُمِّ الْمُؤْمِنین و المُؤمِنات. اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ الْحُسَیْنِ الشَّهید. السّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدیقَهُ الشَّهیدَهَ. السَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضیَّهِ المَرْضیَّهِ. السّلامُ علیکِ اَیَّتُهَا التَّقیَّهُ النَّقیه. السلام علیکِ ایتها الزَّکیَّهُ الفاضِلَه. السلامُ علیکِ اَیَّتُهَا الْمَظلوُمَهُ الْبَهیَّهُ صَلّی اللّه ُ علیکِ وَ عَلی رُوحِکِ وَ بَدَنِک. فَجَعَلَ اللّه ُ مَنْزِلَکِ وَ مَأواکِ فِی الجَنَّهِ مَعَ آبائِکِ وَ اَجْدادِکِ الطَّیِّبینَ الطاهِرینَ المَعْصوُمینَ. السّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار و عَلَی الْمَلائِکَهِ الْحافّینَ حَوْلَ حَرَمِکِ الشَّریفِ و رحمهُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُه وَ صلّی اللّه ُ عَلی سَیِّدَنا

ص:۷۰

مُحَمّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرین. بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمین.

سلام و درود بر تو ای بانوی بزرگ! ای رقیه! درود و تحیّت خداوند بر تو باد!

سلام بر تو ای دخت آخرین فرستاده خدا، محمد که سلام و ثنای الهی بر او و خاندانش باد! سلام بر تو ای دختر امیرالمؤمنین علیه السلام . سلام بر تو ای دختر بزرگ بانوی جهان، فاطمه زهرا علیها السلام . درود خدا بر تو ای دختر مادر بزرگوار مؤمنان، حضرت خدیجه علیها السلام . سلام بر تو ای دختر حسین شهید علیه السلام . درود خدا بر تو باد ای راست گفتار شهید. درود بر تو ای آن که به رضای حق راضی گشتی. تحیّت پروردگار بر تو ای بانوی پرهیزگار و پسندیده. سلام بر تو ای بانوی پاکدامن و فرهیخته. سلام بر تو ای بانوی بزرگوار و ستم دیده. سلام و ثنای خداوند بر تو و بر روح و جسم تو. خداوند جایگاه تو را در بهشت نزد نیاکان وارسته و پاک و معصومت قرار دهد. سلام بر آن صبری که پیشه ساختید و چه جایگاه نیکویی بر خود رقم زدید. سلام بر فرشتگانی که گرداگرد حرم ملکوتی ات در گردش اند. تحیت پروردگار بر همگی شما باد. خداوندا بر آقای ما محمد و خاندان پاکش درود فرست که تو مهربان ترین مهربانانی!

ص:۷۱

بخش دوم: برگزیده ادب فارسی

اشاره

ص:۷۳

برگزیده اشعار

اشاره

کهن ترین سروده ای که در آن، نام حضرت رقیه علیها السلام برده شده و ماجرای اسیری اهل بیت علیهم السلام به نظم درآمده، قصیده جان سوز «سیف بن عمیره» _ از شاعران معاصر امام صادق علیه السلام _ است. او یکی از راویان زیارت عاشورا از امام باقر علیه السلام هست که در این چکامه بلند و سوزناک، دو بار نام حضرت رقیه علیها السلام را می آورد. اینک برگردان چند بیت آن را می آوریم:

چقدر بزرگ است مصیبت این بزرگواران؛ پس ای دیده! عذرم را بپذیر و سرزنشت را کوتاه کن.

وقتی حسین علیه السلام از سکینه جدا گشت، آرامش از روانش رخت بربست. به حال رنجوری و ضعف رقیه، دل دشمن غدّار سوخت. باید در قیامت از او عذر بخواهد، ولی عذر دشمنش پذیرفته نخواهد شد. بر ام کلثوم مصیبت هایی رسید که هرگز تکرار نخواهد شد و چهره اش را با اشک پوشاند.

هرگز فراموش نمی کنم ام کلثوم و سکینه و رقیه را که با حسرت، آه و سوز بر او می گریستند. در آن هنگام که مادرشان فاطمه علیها السلام را صدا می زدند؛ مانند کسی که با ناراحتی و سرگردانی کسی را می خواند:

ای مادر، فاطمه! این حسین توست که مانند ماه شب چهارده، روی خاک پرتو افشانی می کند؛ در حالی که روی زمینِ خاک آلود و قطعه قطعه، اعضایش در خونش شناورند.(۱)

ص:۷۴

۱- ۱. سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، علی ابوالحسنی، ص ۱۴۰.

شمع بی پروانه

من آن شمعم که آتش بس که آبم کرده، خاموشم***همه کردند غیر از چند پروانه فراموشم

اگر بیمار شد کس، گل برایش می برند و من***به جای دسته گل، باشد سر بابا در آغوشم

پس از قتل تو ای لب تشنه، آب آزاد شد بر ما***شرار آتش است این آب بر کامم، نمی نوشم

تو را در بوریا پوشند و جسم من کفن گردد***به جان مادرت! هرگز کفن بر تن نمی پوشم

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد***که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه، فریادم***به ضرب تازیانه، قاتلت می کرد خاموشم

فراق یار و سنگ اهل شام وخنده دشمن***من آخر کودکم، این کوه، سنگین است بر دوشم

نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی***گه از تن می ستاند جان، گه از سر می برد هوشم

غلام رضا سازگار

طفل خانه به دوش

مرا که دانه اشک است، دانه لازم نیست***به ناله اُنس گرفتم، ترانه لازم نیست

ص:۷۵

ز اشک دیده، به خاک خرابه بنوشتم***طفل خانه به دوش را آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است***دگر به لاله رویم، نشانه لازم نیست

به سنگ قبر منِ بی گناه بنویسید***اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم: ***بزن مرا که یتیمم؛ بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان، گوشه خرابه بس است***به بلبلی که اسیر است، لانه لازم نیست

محبت خجلم کرده، عمّه دست بدار! ***برای زلف به خون شسته، شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش، سر پدر است***دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

غلام رضا رستگار

کنار حسین

بلبلی بود و آشیانه نداشت***به قفس مبتلا و لانه نداشت

اوفتاده به دام عشقِ حسین***احتیاجی به آب و دانه نداشت

بود درّ یتیم، جز زهرا***صدف؛ این گوهرِ یگانه نداشت

خفته در گوشه خرابه شام***میل رفتن به سوی خانه نداشت

درد دل با سر پدر می کرد***خون دل از مژه روانه نداشت

گفت بابا اگر چه سوخت مرا***آتش عشق من زبانه نداشت

ص:۷۶

با من دل شکسته غمگین***سرسازش چرا زمانه نداشت

من یتیم و شکسته دل بودم***تن من تاب تازیانه نداشت

خواست تا جان دهد کنار حسین***بهتر از این اگر بهانه نداشت

محمدحسین بهجتی «شفق»

سوز دل پروانه

سوز دل من در دل پروانه نباشد***پروانه چو من عاشق دیوانه نباشد

ای شمع بسوزم که وفاداری من هم***کمتر ز وفاداری پروانه نباشد

چون گنج درین گوشه ویرانه نهانم***چون گنج به جز گوشه ویرانه نباشد

در محفل ما یک شبی ای دوست گذر کن***کاین جا اثر از مردم بیگانه نباشد

چون مرغ گرفتار قفس باشم و اما***جز قطره خونِ جگرم دانه نباشد

هرگز نرود مهر تو بابا ز دل من***این قصه عشق است، چو افسانه نباشد

نه شمع و چراغی به جز از پرتو رویت***در گوشه این کلبه و غمخانه نباشد

بابا تو چرا غافلی از حال دل من***هرگز خبرت از من دُردانه نباشد

در شام به جز گوشه ویرانه بی سقف***بهر من بیچاره، دگر خانه نباشد

عبدالحسین رضایی

گنج ویرانه

من در سه ساله، رنجِ چهل سال دیده ام***گنجم، به کنج کلبه ویران خزیده ام

درد یتیمی و ستمِ راه و تشنگی***زین ها بهتر شماتت اعدا شنیده ام

مجروح گشته پای من اندر مسیر عشق***از بس به روی خار مغیلان دویده ام

طی کرده ام سه ساله، ره شصت ساله را***یکباره سرد و گرم جهان را چشیده ام

در راه وصل تو، من مظلوم بی نوا***از ماسوا به جان خودت دل بریده ام

ح ـ م

نماز نافله

شبی که عشق به دستش عنان راحله داشت***ز راه دور، یتیمی نظر به قافله داشت

دلش به همره آن کاروان سفر می کرد***ز کاروان اسیران اگر چه فاصله داشت

ز رنج و درد و غم او همین قدر کافی است***به پای کوچک و مجروح خویش آبله داشت

شبانه زینب مظلومه بهر گم شده اش***دعا به درگه حق در نماز نافله داشت

سید هاشم وفایی

کاخ عدل

تا رقیه منزلش در گوشه ویرانه شد***هم چو بلبل دور از گلزار و آب و دانه شد

کاخ عدلی در بر کاخ ستم ایجاد کرد***کاخ بیداد و ستم، ویران از آن ویرانه شد

چون که رأس باب او گردید شمع محفلش***او به گرد شمع رخسار پدر، پروانه شد

ص:۷۸

گشت پرپر از جفا آن گل به پیش باغبان***پس خرابه زان گل پرپر شده، گلخانه شد

زینب، او را در خرابه بهر حفظ دین گذاشت***خود روان از شامِ غم با داغ آن دُردانه شد

عشق او آورد زینب را دوباره سوی شام***تا که زینب با رقیه باز هم پیمانه شد

علی هنرور

راز پر اندوه

عمه امشب کُنج این ویرانه غوغا می کنم***این جنایت پیشگان را جمله رسوا می کنم

بلبل باغ رسولم، گشته ویران منزلم***من همین ویرانه را چون طور سینا می کنم

گر بیاید باب من امشب در این ویران سرا***راز پر اندوه خود را نزدش افشا می کنم

کاخ بیداد یزید از آه خود سازم خراب***من همین برنامه را امروز اجرا می کنم

انقلابی می کنم از نو به پا در شهر شام***با بیان دل نشینم، شور و غوغا می کنم

ای یزید! امروز اگر کُشتی تو بابای مرا***روز محشر من شکایت نزد زهرا می کنم

شیفته

خرابه شام

زهرای حزین به اشک و آه آمده بود***جبریل، پریشان به نگاه آمده بود

در کنج خرابه در میان طبقی***خورشید به مهمانی ماه آمده بود

سهرابی نژاد

ثارالله

چون رفت به ویرانه سر ثاراللّه***وز حال پدر، رقیه چون شد آگاه

سر را به بغل گرفت و حیرت زده گفت: ***لا حول و لا قوّه الاّ باللّه

ناشناس

ققنوس بی بال و پر

ققنوس ستاره، بال و پر می خواهد***گل، لطف صحاری سحر می خواهد

در ساکت شب، رقیه از خواب پرید***از زینب خون جگر، پدر می خواهد

غلام رضا رحم دل

برگزیده متون ادبی

فرشته غم

افسرده بود و غصه، دانه دانه از نگاه خسته اش می چکید. معجَر خاکی اش در نسیم گرم رها بود. پژواک بغض سنگینش، در گوش زمان می پیچید، ولی هیچ نمی گفت.

تنها انگشت بی صبری به دهان گرفته بود و از پشت پنجره باران خورده نگاهش، خورشید را بر نیزه تماشا می کرد. کتاب شیرازه شده تنهایی را آرام ورق می زد و محبت پدرانه را در آغوش گرم خورشید تجسم می کرد. زخم پاهای برهنه او بر دل کوچکش نیشتر می زد و لب های قفل شده و لرزانش جز بوسه بر خورشیدی رخسار پدر هیچ تمنایی نداشت.

آسمان؛ غم، زمین؛ غصه، نسیم؛ داغ و دشمن؛ نامهربان بود و این دل کوچک، تاب این همه را یک جا نداشت. لباس های کهنه و خاکی دختر خورشید، انگشت نمای کودکان بی عاطفه شهر نامهربانی ها شده بود. دستانش توان بغل کردن زانوان سنگین غم را نداشت و تنها گرمای پرتو خورشید می توانست بلور سرد غصه اش را ذوب کند. مهمان نشین خرابه بود.

شبی از شب ها، آتش خرابه گلستان شد و خورشید در ناامیدی خرابه تابید. رؤیای شیرین دیدار در میان طبقی از نور واقعیت یافت و سماعی غریبانه، نور را در میان خود گرفت.

ص:۸۱

کوچکِ عاشق، خورشیدی ترین عشق آسمانی را در آغوش خود کشید. شعاع خورشید، التیام بخش همه دردهای دلش شد و سوزش ردّ سیاه ستم را بر اندام کوچک و لطیف خود از یاد برد. کودک بر مهمان خود می بالید و زیباترین گلبوسه های باغ آرزو را تحفه خورشید می کرد.

او با هر ناز غریبانه، پرتوی از بی منتهای خورشید را در دل کوچک خود می کشاند تا آن جا که از نور سرشار شد و چهره زردش بسان خورشید درخشید، آن قدر که در خورشید محو شد. سلام بر دختر خورشید.(۱)

غربت خرابه

اسارت سخت است و یتیمی، درد عمیقی است. یک قلب سه ساله چگونه می تواند تمام رنجِ تشنگی و زخم و تازیانه اسارت و از آن بدتر درد یتیمی را به جان بخرد؛ آن هم قلب کوچک سه ساله ای که تپیدن را از ضربان قلب پدرآموخته و شبی را بی نوازش او به صبح نرسانده است! اما... اما او رقیه حسین است و بزرگی را هم از او به ارث برده است.

رقیه پس از عاشورا، پدر را از عمه سراغ می گیرد و لحظه ای آرام ندارد، با نگاه های کنجکاو، تمام عشقش ـ پدرش ـ را می جوید و سکوت زینب، پرسش او را بی پاسخ می گذارد و او باز هم می پرسد: «عمه! بابایم کجاست؟»

رنج اسارت اگرچه سخت است و محنت آن طاقت فرسا، ولی رقیه به امیدِ یافتن نشانه ای از پدر و دیدار روی او، پابه پای عمه و دیگر اسیران بیابان را می پیماید و دم بر نمی آورد... .

این جا خرابه شام است و منزلگاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله . رقیه با

۱- ۱. نویسنده.

اسیران دیگر وارد خرابه می شود، ولی دیگر تاب دوری نـدارد. پریشان است؛ در جست وجوی پـدر، لحظه ای قرار و آرامش ندارد و باز همان پرسش: «عمه! بابایم کجاست؟»

و این بار، شامیان پاسخ بی قراری رقیه را می دهند؛ سر حسین علیه السلام را نزد او می آورند و او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می آورد و دستان پرمهرش را احساس می کند... .

رقیه از این کافران بی دین نزد پـدر شـکوه می کنـد؛ تازیانه ها و سـیلی خوردن های عمه را که سپر بلای یتیمان می شد، برای حسـین بـازگو می کنـد، صورت نیلی اش را که زمـانی بوسه گـاه مهربـان ترین بوسه هـای پـدر بود، به او نشان می دهـدو چه ناگفته ها که برای حسین علیه السلام نمی گوید!

ای رقیه! حضور تو در خرابه، همه دل هـا را آرام می کرد. آن شب، هیـچ کس را یـارای جـدا کردن تو از سـر پـدر نبود. هیچ کس نفهمید آن شب تو با سـر پدر چه گفتی. چشم های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت خواند که مانند فرشته ای کوچک از گوشه این خرابه تا عرش اعلی و پیش پدر، پر کشیدی و غربت خرابه را برای عمه به جا نهادی!(۱)

الهام موگویی

فریادی از سکوت

می گویند امشب شب وفات توست؛ باور کردنش سخت است. درک هجران تو؛ یعنی کشتن یک دشت چکاوک های شیرین زبان؛ یعنی پرپر کردن گل برگ های یک گلستان اقاقیا!

از امشب می گفتم، گویی چنـد روز است پس از سـفرهای خسـته کننـده، آرامش سـکوت گرفته ای. همین قـدر می دانیم که تاریخ نگاران

ص:۸۳

۱- ۱. مجله اشارات، شماره ۳۶، اسفند ۱۳۸۰.

زبردست، تنها و تنها یک نام توانسته اند بر خانه تان در شام بگذارند؛ عجب سنگین است این واژه: خرابه.

کِی خیال روزگار به خود اجازه می داد در گذران خود، آل اللّه را خاک نشین ببیند. کی آفتاب به خود می دید که از نور افشانی اش خجل باشد.

رقیه جان! شنیده ام امروز نیشخند بچه ها را به جان کوچکت می خریدی. می گفتند: تو بابا نداری؛ اما تو می دانستی که بابایت در سفر است. آری می دانم، خودش گفته بود. خودش وقتی با همه خداحافظی می کرد، به تو گفت که وقتی به شام رسیدی، من هم می آیم.

می دانم امروز خیلی خسته شده ای، کلی گریه کرده ای؛ اما بی صدا، ولی مگر اشکی در چشمانت مانده بود؟

زود بخواب، همه خسته اند، اما خستگی عمه ات زینب کجا و شما کجا؟ عمه ات دیگر نمازش را نشسته می خواند، ولی اگر بابا آمد به او چیزی نگو!

بخواب!! من برایت می نویسم. همه خوابند و این سیاهی، عمه است که پستی بلندی های خرابه، روی سایه اش راه می روند. دست به دیوار، خود را بالای سر همه می رساند. تنها صدای فریاد مظلومیت است که دیوارهای خرابه را این چنین ویران ساخته است. حتی گزمه های دشمن هم خواب وعده های حکومت را می بینند؛ اما امشب عادی نیست؛ چرا؟ نمی دانم. مرتب در دل دعا می کنم که کسی خواب عزیز سفر کرده اش را نبیند. آن هم در این خرابه، آن هم اگر نازدانه باشد و بهانه بگیرد... .

... صدای گریه ای، فریاد سکوت را در گلو می خشکاند؛ صدای تو بود، همان که نباید می شد. بهانه بابا! دانستم که خوابش را دیده ای! حق داشتی؛ خودش قول داده بود.

ص:۸۴

سخنان عمه آرامت نمی کرد. هق هق گریه ات، دل بچه ها را می رنجانـد و خواب را از چشـمانشان به اسارت می برد. صدای خشم که از غرش شـحنگان برمی خواست، تن همه را می لرزاند. صدای گریه ات، آرامش پلیدشان را سیاه تر کرده بود. بنازم به آن اشک های دردانه ات که آرامش پادشاه کفر پیشه را برهم زد.

اما ای کاش کار بدین جا نمی رسید. در سیاهی نیمه شب باز خباثت درونش رخنه می کند. گویی برای آرام کردنت به تکاپو افتاده است. شاید برایت تحفه ای بفرستد تا خاطر دریایی ات را با هدیه ای از یاد پدر بیشتر بیازارد.

سربـازان به خرابه می آینـد؛ صـدای گـام هایشـان، ضـرب آهنگ قلب بانوان را در تب و تاب می انـدازد. همه به گوشه ای از خرابه پناه می برند. تو در وسط خرابه، تنهای تنها با مویه های سوزناکت، منتظر نشسته ای. عمه را ترجیح می دهی.

ولی عمه! من که غذا نخواستم!؟

طَبَق را در مقابلت به زمین می گذارند.

اما رقیه جان!... سرپوش بر مدار! تو را به قد خمیده عمه ات زینب بر مدار! جان بابایت حسین... .

دستان کوچکت به سوی طبق دراز می شود. تحفه یزید خودنمایی می کند. سرپوش کنار می رود و نور به آسمان پرتو افشانی می کند. اهل حرم سـر به دیوار خرابه می کوبند. عاشورایی دوباره برپا می شود. همه از درد و داغ کنار می کشند و گوشه ای را برای تسـکین درد اختیار می کنند. اما تو دختر حسـینی! تو برای دیدار از همه مشتاق تر بودی! حالا همه تو را از پشت پنجره باران خورده چشم، می نگرند و مبهوت نوحه سرایی تو

گشته اند. میزبان پدر تو بودی و تو باید پذیرایی می کردی!

سر پدر را به سینه می چسبانی. اما... اما پدر وقتی می رفت، صورتش خونی نبود. آری! صورت تو هم نیلی نبود.

این ها اثر گردش سیاه چرخ زمانه است. مویه می کنی! ناله می زنی؛ اشک می ریزی؛ به خود لطمه می زنی و کسی را یارای فریادرسی نیست. تنها تو را با اشک یاری می دهند و حرف هایت را تأیید می کنند؛ سر تکان می دهند و اشک می ریزند.

اما چقدر زود از دیدار پدر طفره می روی، ناله ات خاموش می شود و عمه سرآسیمه به سوی تو می رود. خاک به سر می ریزد و فریاد می کشد. آری، تو به مهمانی پدر رفته بودی.(۱)

۱- ۱. یحیی جواد مقدسان (با گزینش).

بخش سوم: همراه با برنامه سازان

اشاره

ص:۸۷

با توجه به جایگاه ویژه صدا و سیما در میان رسانه های گروهی، انتظار می رود این ابزار کارآمد، در حوزه فرهنگ و مذهب به گونه گسترده تری به کار گرفته شود. به یقین، امروزه بهترین وسیله ارتباط با نسل جوان همین رسانه است که حتی در بسیاری از زمینه ها از هنر سینما نیز پیشی گرفته است؛ زیرا امروزه با تعطیلی بیشتر سینماهای کشور، صدا و سیما بهترین وسیله رشد معنوی نسل جوان است. از این رو، باید با ایجاد گیرایی بیشتر در تولید برنامه های فرهنگی و اعتقادی، گامی فراتر به سوی تعالی فرهنگ مذهبی جوانان این مرز و بوم بردارد.

فرهنگ اصیل عاشورا و بازتاب آن در جامعه، یکی از بهترین راه کارهای رسیدن به تعالی فرهنگی است. چه بسا این فرهنگ سازنده، همه نیازهای یک جامعه آزاد و ارزشی را به صورت ذاتی دربردارد و با اثر گذاشتن در روح و جان و فطرت بشر اعم از مسلمانان و نامسلمانان، آنان را به سوی خود جذب می کند. هم چنین بازتاب قیام شکوهمند حضرت زینب علیها السلام و تلاش های ارزشمند ایشان به خوبی احیاگر روح حماسه و پایداری در جامعه است.

تحلیل دست آوردهای قیام پیام آور کربلا، حضرت زینب علیها السلام و بررسی دقیق مواضع سیاسی و شیوه مبارزاتی ایشان در حکومت خفقان بار اموی و بهره گیری از روح حماسی آن بانو و دمیدن آن در جامعه، در فرهنگ سازی و حماسه آفرینی اجتماعی، نقش بسزایی خواهد

ص:۸۹

داشت. تلاش برنامه سازان رسانه، برای بهره برداری از این قیام و نزدیکی هرچه بیشتر به این حماسه، سبب رشد درک مذهبی و رابطه عمیق تر جامعه با پیشینه اسلامی خویشتن خواهد شد و سرانجام به نشاط آفرینی ملی در عرصه فرهنگی خواهد انجامید.

هرچند این بخش از فرهنگ عاشورا کمتر مورد توجه هنرمندان بوده است، ولی با دقت در آن، به آسانی درمی یابیم که زمینه های زیادی برای کار وجود دارد که هم چنان دست نخورده، باقی مانده است. امید است این مجموعه بتواند در زمینه قیام حضرت زینب علیها السلام و دیگر رویدادهای پس از عاشورا، در متن برنامه ریزی های هنرمندان متعهد و دلسوز قرار گیرد.

پیشنهادهای کلی

۱. یکی از محورهای برنامه ریزی برای ارایه بهتر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و رخدادهای مربوط به آن بزرگواران، ایجاد هم بستگی میان این فرهنگ و آداب و رسوم ملی است. به کارگیری این شیوه، سبب ایجاد جاذبه در مردم و ماندگاری برخی آداب و رسوم ملی می گردد.

برای نمونه، «سریال شب دهم» که در محرم سال ۸۰ و هم زمان با عید نوروز پخش شد، یکی از کارهای نسبتا موفق در این زمینه به نظر می آید؛ زیرا کارگردان در این مجموعه می خواهد با ایجاد وابستگی میان آداب و رسوم ملی و فرهنگ مذهبی، مخاطبان خود را ـ در هر سطحی از پای بندی به اصول ـ راضی نگاه دارد و به تماشای سریال تشویق کند.

این مجموعه با ظرافتی ویژه و با اشاره ای غیر مستقیم به رویدادهای عاشورا می کوشد حال و هوایی عاشورایی و مناسب با شب های محرم به جامعه ببخشد، ولی پرداختن بیش از اندازه به «فخرالزمان» و

فخرآفرینی او در این سریال، بیننده را کمی از غرض اصلی دورتر می کند. با این که سازنده مجموعه می کوشد پایان این عشقِ مجازی را به عشق فناناپذیر الهی بکشاند، ولی پرداختن نُه شب به عشق فخرالزمان و اختصاص دادن تنها یک شب به عشق امام حسین علیه السلام ، بدنه اصلی این عاشقی را فلج می سازد و تنها در عشق به همان خانم خلاصه می شود.

ضعفی که در بیشتر فیلم ها و سریال های ایرانی به چشم می خورد، در این مجموعه نیز تکرار می گردد؛ یعنی در بخش وسیعی از کار، به ماجراجویی، داستان پردازی و ابهام آفرینی پرداخته می شود و تنها در یک بخش، آن هم در بخش آخر فیلم، همه آن ماجراجویی ها پایان می پذیرد، پرسش ها پاسخ داده می شود و ابهام ها از میان می رود. داستان پایان می یابد؛ زیرا اگر این گونه نباشد، کار ناقص باقی می ماند. در همین مجموعه سرانجام کار فخرالزمان مبهم باقی می ماند و بیننده دوست دارد بداند آن آتشی که «حیدر» از قصه کربلاـ در وجود او برافروخت تا کی زبانه می کشد و پس از کشته شدن شخصیت های اصلی، این شور و غوغا به کجا کشیده می شود؟ آیا زنان تنها، از پای می نشینند؟ آیا این کشتار، در مردم هم اثری دارد؟ آیا راه حیدر ادامه می یابد؟

اگر به این پرسش ها پاسخ داده می شد، مجموعه پربارتر می گردید و این مسیر تا پایان محرم پابه پای عزاداری های مردم در مساجد و تکایا ادامه می یافت. گذشته از آن، قیامِ دشمنْ شکن حضرت زینب علیها السلام نیز برای مردم روشن تر می شد و از جان فشانی های احیاگر عاشورا نیز سخنی به میان می آمد و سبب انسجام بیشتر درون مایه این مجموعه می گردید. ناگفته نماند که بسیاری از عزاداری های مردمی نیز به همین شکل است. به طور معمول، مردم تا روز دهم محرم بر سر و سینه

می زنند، ولی پس از روز دهم که تازه آغاز، قیام عاشوراست، برخی با پایان بخشیدن به عزاداری، به خانه هایشان می روند و روزمرّگی خود را آغاز می کنند. بدین گونه در نقطه اوج درس گرفتن از عاشورا، کلاس درس را ترک می کنند.

بنابراین، رسالتِ صدا و سیما این است که با فرهنگ سازی و پرداختن به جنبه های گوناگون قیام حسینی پس از عاشورا، این مهم را در میان مردم گسترش دهد تا جامعه از دست آوردهای این قیام بیشتر بهره گیرد. جای شگفتی است که بعضی طنزهای تلویزیونی که در ردیف برنامه های خنثی هستند و هیچ گونه بار فرهنگی برای مخاطب ندارند و تنها جنبه سرگرمی دارند، گاه تا یک فصل طول می کشد و هم چنان حرف برای گفتن دارد، ولی در زمینه فرهنگ عاشورا، وقتی به «شب دهم» می رسیم، انگار که دیگر چیزی برای گفتن نمانده است!

۲. امروزه برخی راهزنان دین و فرهنگ، در پی ضربه زدن به باورهای اصیل مردم هستند که از چشمه های جوشان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله سرچشمه می گیرد. جا دارد این رسانه ملّی رویکرد بیشتری به مسئله توسل و زیارت نشان دهد. بحمداللّه در چند سال اخیر این مسئله بیشتر مورد توجه دست اندرکاران رسانه (در قالب تهیه گزارش مستقیم از مراسم سوگواری، زیارت خوانی، جشن های مذهبی و...) قرار گرفته است. با این حال، نباید تنها به پخش این گونه مراسم ها بسنده کرد، بلکه باید به شکل زیر بنایی به مسئله توسل توجه شود؛ زیرا توسل به امامان معصوم علیهم السلام و نهادینه شدن فرهنگ اخلاقی آنان در جامعه، در رشد سطح معنوی مردم نقش بسزایی خواهد داشت و به تعالی و تأمین نیازهای معنوی آنان خواهد انجامید.

۳. چون مخاطبان رسانه پس از دریافت پیام های آن و در هم آمیختن داشته های ذهنی خویش با آن، به درک و معرفتی جدید می رسند، حساسیت فرآیند سازگاری این پیام ها با معارف حوزه دین به خوبی احساس می شود. به همین دلیل، اگر رسانه در روند این سازگاری، عملکردی ضعیف و غیرکارشناسانه داشته باشد، پی آمدهای نامناسبی برای مخاطب دربرخواهد داشت. مقام معظم رهبری نیز در حکم انتصاب ریاست محترم سازمان صدا و سیما به این مسئله اشاره فرموده است:

در مباحث اسلامی، به کیفیت و عمق و والایی مطالب توجه شود و از طرح مطالب ضعیف و آمیخته با اوهام و سلایق شخصی پرهیز گردد.

واضح است که طرح و اشاعه مطالب ضعیف در ویژه برنامه هایی که به طور مستقیم بر فرهنگ دینی و مذهبی جامعه تأثیرگذار است، اثر فزاینده تری دارد و به نتیجه های نامطلوبی خواهد انجامید.

برای نمونه، در برنامه خانواده، به مناسبت سال روز درگذشت حضرت رقیه علیها السلام با کارشناسی گفت وگو می شد. در این گفت وگو از کارشناس محترم برنامه در مورد چگونگی وفات حضرت رقیه علیها السلام پرسیده شد. ایشان در بخشی از پاسخ خود گفت: «وقتی حضرت رقیه علیها السلام از خواب پرید و شروع به گریه کرد... یزید برای تسلای خاطر دختر، دستور داد که سر بریده پدر را برایش ببرند؛ زیرا او گمان می کرد این دختر بچه، تفاوت میان انسان زنده با سر بریده را نمی داند! به همین جهت این کار را انجام داد.»

این در حالی است که هرگز چنین نبود و قصد یزید، تسلی خاطر حضرت رقیه علیها السلام نبوده، بلکه قصد آزار اهل بیت را داشته است. متأسفانه استفاده از دیدگاه های غیرکارشناسانه نیز به اندازه خود تأثیر

نامطلوبی در مخاطب خواهد داشت.

۴. ویژه برنامه هایی که در زمینه شهادت یا ولادت معصومان علیهم السلام ساخته می شود، فرصت مناسبی برای شناسایی چهره واقعی ائمه اطهار علیهم السلام و جایگاه حقیقی آنان در همه زمینه ها است، ولی در این شب ها تنها به جنبه سوگواری و بیان مصیبت های آنان پرداخته می شود و دیگر جنبه های وجودی و شخصیت اهل بیت علیهم السلام مانند عرفان و حماسه آنان و... ناگفته باقی می ماند. متأسفانه رسانه در طول سال به این مسایل نمی پردازد یا میزان آن بسیار ناچیز است و در ویژه برنامه ها نیز به تبیین بازتاب فرهنگ معصومان علیهم السلام اهمیت کافی داده نمی شود.

افزون بر آن، کلی گویی، بهره گیری از سوژه های تکراری و کسل کننده، اجرای نمایش نامه های سرد و بی روح با حضور بازیگرانی نه چندان مسلط، صحنه پردازی تاریک و غبار آلود، صدای خشن ترومپت که از شب شهادت آغاز می شود و تا آخرین لحظه های روز، مخاطب را همراهی می کند و نمونه هایی مانند آن، در بازتاب دادن غم و اندوه و عزا ناموفق می نمایاند. درست است که ساخت این برنامه ها به انگیزه القای اندوه و غمِ شب شهادت بوده است، ولی استفاده بیش از اندازه از نمادهای عزا مانند شمع و صدای طبل و شیپور و... و افراط در پخش صحنه های تکراری و خسته کننده مانند نمای کتیبه ها و سیاه پوشی ها، خستگی روحی و کسالت مخاطب را در پی دارد.

باید دانست گسترش حال وهوای عزاداری در استفاده از این نمادها خلاصه نمی شود، بلکه می توان حتی بدون به کارگیری آن نیز این کار را عملی ساخت. برای نمونه، در بخش «کودک و نوجوان» پخش سرود جالبِ دو کبوتر، انیمیشن جذاب گریه نوزاد و نیز عزاداری هم آهنگ نوجوانان در

استودیوی سیما در روز شهادت امام مجتبی علیه السلام بدون استفاده از روش های قدیمی و تکراری، برای بیننده بسیار جذاب و دیدنی جلوه می کند.

در گیر و دار تهاجم فرهنگی، از دست اندرکاران و برنامه سازان ساخت برنامه های مذهبی، انتظار بیشتری هست، ولی متأسفانه برخلاف این چشم داشتِ روز افزون، ضعف چشم گیری در فعالیت های رسانه در این زمینه دیده می شود. محتوای ضعیف بسیاری از برنامه ها، ضعف در موضوع شناسی برای بازتاب دادن مشکلات جامعه، جزیی نگری در بیان مشکلات فرهنگی و رها کردن دشواری های اساسی، رویکرد بیش از اندازه به نوع زندگی طبقه مرفه جامعه ـ که بخش کوچکی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند، فاصله گرفتن از سنت های اسلامی و روی آوردن به مدگرایی ها و فرهنگ بیگانه، این توهم را در مخاطب برمی انگیزد که فعالیت رسانه در زمینه های فرهنگی ـ مذهبی، حالت رفع تکلیف به خود گرفته است و تنها برای رضایت احتمالی بافت مذهبی جامعه و برآوردن انتظارات آنان ساخته می شود. امید است با تغییر نگرش در این روند، رسانه به گونه ای موفق تر در این زمینه عمل کند.

پیشنهادهای برنامه ای

اشاره

۱. تهیه گزارش از مکان های مقدس، تفریح گاه ها، بناهای تاریخی، موزه ها، حوزه های علمیه، مساجد بزرگ و جامع عالمان و بزرگان و اندیشمندان، جغرافیای طبیعی و شهر دمشق و آداب و رسوم مردم شام، در شناخت این منطقه، سهم بسزایی ایفا می کند.

۲. با توجه به خردسال بودن حضرت رقیه علیها السلام و رویدادهایی که

برای ایشان پیش آمد، به نظر می رسد ساخت فیلم کارتونی از این رویدادها، می تواند رخدادها و واقعیت های کربلا را از دریچه نگاه یک کودک سه ساله به دیگر کودکان القا کند و در شناساندن قیام حسینی به خردسالان، نقش اساسی داشته باشد.

۳. تهیه گزارش از خاطره های کسانی که به گونه ای با بارگاه پر شکوه حضرت رقیه علیها السلام در ارتباط هستند؛ مانند خادمان حرم، بازاریان اطراف حرم و مردم کوچه و بازار دمشق که به زیارت حضرت رقیه علیها السلام می آیند.

۴. تهیه گزارش از کرامت های حضرت رقیه علیها السلام ، گفت وگو با کسانی که کرامتی از حضرت دیده اند و تهیه فیلم و نماآهنگ از این کرامت ها که جاذبه های ویژه ای دارد و در علاقه مند کردن جامعه به خاندان عصمت علیهم السلام مؤثر است.

۵. گفت وگو با زایران حضرت که به امید برآورده شدن حاجت هایشان با دلی شکسته، روی به آستان حضرتش آورده اند. این گفت وگو سبب می شود مخاطب درانگیزه یابی برای توسل به ائمه اطهار علیهم السلام فعال تر شود و از متوسل نبودن به حضرت در خود احساس کمبودی کند و سرانجام به جرگه عاشقان بپیوندد.

۶. گفت وگو با کسانی که آرزوی زیارت حضرت رقیه علیها السلام را دارند. از آنان پرسیده شود که اگر به حرم حضرت رقیه علیها السلام بروید، از ایشان چه می خواهید. این پرسش، راهکار خوبی برای دقیق شدن در حاجت ها و خواسته های معنوی افراد است.

۷. معرفی شاعران و اشعار جدیدی که درباره حضرت رقیه علیها السلام سروده شده است. هم چنین اجرای این سروده ها و متون ادبی در

شناخت و گرایش خردسالان و دیگر قشرهای جامعه به اهل بیت علیهم السلام مؤثر خواهد بود.

۹. فرهنگ سازی برای کودکان و نوجوانان. به دلیل مناسبت سنی که میان کودکان و نوجوانان با حضرت رقیه علیها السلام وجود دارد، زمینه درک بیشتری را در آنان پدید می آورد.

۱۰. موضوع هایی مانند فراخوان مقاله، یک جمله زیبا، نامه ای به حضرت رقیه علیها السلام و... سبب باروری اندیشه جوانان دختر و پسر در زمینه درک مشکلات و سوگ های آن عزیز خواهد شد.

۱۱. اجرای نمایش های رادیویی و تلویزیونی که در آن ها از بازیگران کودک و نوجوان استفاده شده باشد.

متن مناسب برای نمایش

اشاره

در این جا برای نمونه سازی، از نوشته های هنرمند متعهد، آقای سید مهدی شجاعی که در مورد خرابه شام نگاشته است، بهره می گیریم:

غریبه شام

خرابه، جایی است بی سقف و حصار، در کنار کاخ یزید که پیداست بعد از اتمام بنای کاخ، معطل مانده است. نه در مقابل سرمای شب، حفاظی دارد و نه در مقابل آفتاب طاقت سوز روز، سرپناهی.

تنها در گوشه ای از آن، سقفی در حال فروریختن است که جای امنی برای ماندن بچه ها نیست. وقتی یکی از کودکان با دیدن سقف، وحشت زده می شود و به احتمال فرو ریختن آن اشاره می کند، مأمور می خندد و به دیگری می گوید: «این ها را نگاه کن! قرار است فردا همگی کشته شوند و امروز نگران فرو ریختن سقف اند؟»

طبیعی است این کلام، ترس و وحشت بچه ها را بیشتر کند. اما حرف های امام تسلی و آرامش شان می بخشد: «عزیزانم! مطمئن باشید ما کشته نخواهیم شد. ما به مدینه برمی گردیم.» دل های بچه ها به امید آینده آرام می گیرد. اما به هر حال خرابه، خرابه است و جای زندگی کردن نیست.

چهره هایی که آسمان هرگز رنگ رویشان را ندیده است، باید در هجوم سرمای شب بسوزند و در تابش مستقیم آفتابِ ظهر، پوست بیندازند. انگار که لطیف ترین گل های گل خانه ای را به کویری ترین نقطه جهان، تبعید کرده باشند.

تو هنوز زن ها و بچه ها را در خرابه جای نداده ای، هنوز اشک هایشان را نَستُرده ای، هنوز آرامشان نکرده ای و هنوز گرد و غبار راه را از سر و رویشان نگرفته ای که زنی با ظرف غذا وارد خرابه می شود. به تو سلام می کند و ظرف غذا را پیش رویت می نهد.

بوی غذای گرم در فضای خرابه می پیچد و توجه کودکانی را که مدت هاست جز گرسنگی نکشیده اند و جز نان خشک نچشیده اند، به خود جلب می کند.

تو زن را دعا می کنی و ظرف غذا را پس می زنی و به زن می گویی: «مگر نمی دانی که صدقه بر ما حرام است؟»

زن می گوید: «به خدا قسم! این صدقه نیست. نذری است بر عهده من که هر غریب و اسیری را شامل می شود».

تو می پرسی: «این چه عهد و نذری است؟!»

و او توضیح می دهد: «در مدینه زندگی می کردیم و من کودک بودم که به بیماری لاعلاجی گرفتار شدم. پدر و مادرم، مرا به خانه فاطمه بنت

رسول اللّه بردنـد تا او و علی برای شـفای من دعا کنند. در این هنگام پسـری خوش سـیما وارد خانه شد. او حسـین فرزند آنان بود. علی علیه السلام او را صدا کرد و گفت: حسین جان! دستت را بر سر این دختر قرار ده و شفای او را از خدا بخواه.

حسـین، دست بر سر من گذاشت و من بلافاصله شفا یافتم. آن چنان که تاکنون به هیچ بیماری مبتلا نشده ام. گردش روزگار، مرا از مـدینه و آن خاندان دور کرد و در اطراف شام جای داد. من از آن زمان نذر کرده ام که برای سـلامتی آقایم حسـین، به اسیران و غریبان احسان کنم تا مگر جمال آن عزیز را دوباره ببینم.»

تو همین را کم داشتی زینب! که از دل صیحه بکشی و پاره های جگرت را از دیدگانت فرو بریزی. و حالا این سجاد است که بایدتو را آرام کند و این کودکانندکه باید به دلداری تو بیایند.

در میان ضجه ها و گریه هایت به زن می گویی: «حاجت روا شدی زن! به وصال خود رسیدی. من زینبم؛ دختر فاطمه و علی و خواهر حسـین و این سـر که بالای دارالاماره نصب شـده، سـر همان حسـینی است که تو به دنبالش می گردی و این کودکان، فرزندان حسین اند. نذرت تمام شد و کارت به انجام رسید.»

زن نعره ای از جگر می کشـد و بی هوش بر زمین می افتد. تو پیش پیکر نیمه جان او زانو می زنی و اشک های مداومت را بر سر و صورت او می پاشی. زن به هوش می آید، گریه می کند، زار می زند، گیسوانش را می کند، بر سر و صورت می کوبد و دوباره از هوش می رود. باز به هوش می آیـد. خود را بر خاک می کشـد، بر پای کودکان بوسه می زند خاک پایشان را به اشک چشم می شوید و باز از هوش می رود. آن چنان که تو

مجبور می شوی دست از تعزیت خود برداری و به تیمار این زن غریب بپردازی.

تو هنوز خود را باز نیافته ای و کودکان هنوز از تداعی این خاطره جگرسوز فارغ نشده اند که زنی دیگر با کوزه آبی در دست وارد خرابه می شود.

چهره این زن، اما برای تو آشناست. او تو را به جا نمی آورد اما تو خوب او را به یاد می آوری. چهره او از دوران کودکی ات به یاد مانده است. زمانی که به خانه مادرت زهرا می آمد و در کارهای مادرت، به او کمک می کرد.

او دختر کوچک و دوست داشتنی و شیرینی را در خاطره اش دارد به نام زینب که هر بار به خانه فاطمه می رفته، سراپای او را غرق بوسه می کرده است و او را در آغوش می گرفته و قلبش التیام می یافته است. آن چنان که تا سال ها کمک به کار خانه را بهانه می کرده تا با محبوبِ کوچک خود، تجدید دیدار کند و از آغوش او وام التیام بگیرد.

او سرگشته زینب شده، اما حوادثی او را از مدینه دور کرده و دست نگاهش را از جمال زینب کوتاه ساخته است و برای این که خدا، عطش اشتیاق او را به زلال وصال زینب فرو بنشاند، عهد کرده است که عطش غریبان و اسیران و در راه ماندگان را فرو بنشاند.

او باور نمی کند که تو زینبی! و چگونه ممکن است آن عقیله، آن دُردانه و عزیز کرده قوم وقبیله، اکنون ساکن خرابه ای در شام شده باشد؟! چگونه ممکن است آن بانوی بانوان عالم، رخت اسیری بر تن کرده باشد؟! انگار او و نقل خاطرات او تنها کاری که می کند، مشتعل کردن آتش عزای تو و بچه هاست... .

ص:۱۰۰

خرابه تا نیمه های شب، نه خرابه ای در کنار کاخ یزید که عزاخانه ای است در سوگ حسین و برادران و فرزندان حسین. بچه ها با گریه به خواب می روند و تو مهیّای نماز شب می شوی. اما هنوز قامت نشسته خود را نبسته ای که صدای دختر سه ساله حسین به گریه بلند می شود. گریه ای نه مثل همیشه؛ گریه ای وحشت زده؛ گریه ای به سان مار گزیده؛ گریه کسی که تازه داغ دیده. دیگران به سراغش می روند و در آغوشش می گیرند و تو گمان می کنی که اکنون آرام می گیرد و صبر می کنی.

بچه، بغل به بغل و دست به دست می شود، اما آرام نمی گیرد. پیش از این هم رقیه هرگز آرام نبوده است؛ از کربلا تا همین خرابه. لحظه ای نبوده که آرام گرفته باشد؛ لحظه ای نبوده که بهانه پدر نگرفته باشد؛ لحظه ای نبوده که اشکش خشک شده باشد و با زبان کودکانه اش، مرثیه نخوانده باشد.

انگار داغ رقیه بر خلاف سن و سالش، از همه بزرگ تر است. به همین دلیل، در تمام طول راه و همه منزل های بین راه، همه ملاحظه او را کرده اند. به دلش راه آمده اند، در آغوشش گرفته اند. دلداری اش داده اند، به تسلایش نشسته اند و یا دست کم پابه پای او گریسته اند. هر بار که گفته است: «کجاست پدرم؟ کجاست پناهگاهم؟» همه با او گریسته اند و وعده برگشت پدر از سفر را به او داده اند.

هر بار که گفته است: «سکینه جان! دل و جگرم از تکان های شتر آب شد»، دل و جگر همه برای او آب شده است. هر بار که گفته است: «عمه جان! از ساربان بپرس کی به منزل می رسیم؟» همه تلاش کرده اند که با نوازش او، سخن گفتن با او و دادن وعده های شیرین به او، رنج سفر را برایش کم کنند.

ص:۱۰۱

امـا امشـب انگـار مـاجرا فرق می کنـد؛ این گریه بـا گریه همیشه تفـاوت دارد. این گریه، گریه ای نیست که به سـادگی، آرام بگیرد و به زودی پایان پذیرد. انگار نه خرابه، که شهر شام را بر سرش گذاشته است. این دختر سه ساله، فقط خودش که گریه نمی کند؛ با مویه های کودکانه اش، همه را به گریه می اندازد و ضجه همه را بلند می کند.

تو هنوز بر سر سجاده ای که از سر بریده حسین می شنوی می گوید: «خواهرم! دخترم را آرام کن!» تو ناگهان از سجاده کنده می شوی و به سمت سجاد می روی. او رقیه را در آغوش گرفته است، بر سینه چسبانیده است و مدام بر سر و روی او بوسه می زند و تلاش می کند با لحن شیرین پدرانه و برادرانه آرامش کند، اما موفق نمی شود.

تو بچه را در آغوش می گیری و به سـینه می چسبانی و از داغ سوزنده کودک وحشت می کنی: «رقیه جان! رقیه جان! دخترم! نور چشمم! به من بگو چه شده عزیز دلم؟ بگو که در خواب چه دیده ای! تو را به جان بابا حرف بزن!»

رقیه که از شـدت گریه به سکسـکه افتاده است، بریـده بریـده می گویـد: «بابا، بابا را در خواب دیـدم. بابا خودش به من گفت بیا!»

تو با هر زبانی که بلـدی و با هر شـیوه ای که همیشه او را آرام می کرده ای، تلاش می کنی آرامش کنی و از یاد پـدر غافلش گردانی، امـا نمی شود. این بـار دیگر نمی شود. گریه او، بی تـابی او و ضـجه هـای او، همه کودکـان و زنـان خرابه نشـین را و سجاد را آن چنان به گریه می اندازد که خرابه یکپارچه گریه و ضجه می شود و صدا به کاخ یزید می رسد.

یزید که می شـنود دختر حسـین به دنبال سـر پدر می گردد، دسـتور می دهد سر او را به خرابه بیاورند. ورود سر بریده امام به خرابه انگار

تازه اول مصیبت است. رقیه خود را به روی سر می اندازد و مثل مرغ پرکنده پیچ و تاب می خورد. می نشیند، برمی خیزد، دور سر می چرخد، به سر نگاه می کند، بر سر و صورت و دهان خود می کوبد، خم می شود، زانو می زند، سر را در آغوش می کشد، می بوید، می بوسد. خونِ سر را با دست و صورت و مژگان خود می سترد و با خون خود که از دهان و گوشه لب ها و صورتش جاری شده، در می آمیزد. اشک می ریزد، ضجه می زند، صیحه می کشد، مویه می کند، روی می خراشد، گریه می کند، می خندد. تاول های پایش را به پدر نشان می دهد؛ شکوه می کند، دلداری می دهد، اعتراض می کند، تسلی می طلبد و خرابه و جان همه خراباتیان را به آتش می کشد.

ـ بابا! چه کسی محاسن تو را خونین کرده است؟

ـ بابا کی رگ های تو را بریده است؟

ـ بابا! چه کسی در این کوچکی مرا یتیم کرده است؟

ـ بابا! چه کسی یتیم را پرستاری کند تا بزرگ شود؟

ـ بابا! این زنان بی پناه را چه کسی پناه دهد؟

ـ بابا! این چشم های گریان، این موهای پریشان، این غریبان و بی پناهان را چه کسی دست گیری کند؟

ـ بابا! شب ها وقت خواب چه کسی برایم قرآن بخواند؟ چه کسی با دست هایش، موهایم را شانه کند؟ چه کسی با لب هایش، اشک هایم را بروبد؟ چه کسی سرم را بر زانویش بگذارد؟ چه کسی دلم را آرام کند؟

کاش مرده بودم؛ بابا! کاش فدای تو می شدم! کاش زیر خاک بودم! کاش به دنیا نمی آمدم! کاش کور می شدم و تو را در این حال و روز نمی دیدم. مگر نگفتند به سفر می روی بابا؟ این چه سفری بود که میان

ص:۱۰۳

سر و بدنت فاصله انداخت؟ این چه سفری بود که تو را از من گرفت؟

ــ بابای شجاع من! چه کسی جرأت کرد بر سینه تو بنشیند! چه کسی جرأت کرد سر تو را از بدنت جدا کند؟ چه کسی جرأت کرد دخترت را یتیم کند؟

ــ بابا! کجا بودی وقتی ما را بر شتر بی جهاز نشاندند.

ــ تو کجا بودی بابا! وقتی به ما سیلی می زدند.

ــ بابا! کجا بودی وقتی آب را از ما دریغ می کردند.

ــ بابا! به ما گرسنگی می دادند.

ــ عمه ام را کتک می زدند.

ــ برادرم سجاد را به زنجیر بستند.

ــ بابا! شب ها در بیابان های تاریک و ترسناک رهایمان می کردند.

ــ بابا! تو کجا بودی وقتی مردم به ما می خندیدند.

ــ کجا بودی بابا! وقتی ما بر روی شتر خواب می رفتیم و از مرکب می افتادیم و زیر دست و پای شترها می ماندیم.

ــ بابا! کجا بودی وقتی مردم از اسیری ما شادی می کردند و پیش چشمان گریان ما می رقصیدند.

ــ کجا بودی بابا! وقتی بدن هایمان زخم شد و پوست صورتمان برآمد.

ــ بابا! کجا بودی وقتی عمه ام زینب، نمازهای شبش را نشسته می خواند و دور از چشم ما تا صبح گریه می کرد.

ــ کجا بودی بابا! وقتی از زخم های غل و زنجیرِ سجاد خون می چکید.

ــ بابا! جان من فدای تو باد که مظلوم ترین بابای عالمی! بابا! من این را می فهمم که تو فقط بابای من نیستی؛ بابای همه یتیمانی، پدر همه کودکانی امام دنیا و آخرتی، فرزند پیامبری، فرزند علی و فاطمه ای، پدر

سجادی و پدر امامان بعد از خودی، تو برادر زینبی!

من این را می فهمم و خوب می فهمم که تو بابای همه کودکان جهانی و می فهمم که همه دنیا به تو نیازمند است. اما الآن من بیش از همه به تو محتاجم و بیشتر از همه، فرزند توام، دختر توام، دردانه توام. هیچ کس به اندازه من غربت و یتیمی و نیاز دست های تو را احساس نمی کند. همه ممکن است بدون تو هم زندگی کنند، ولی من بدون تو می میرم. من از همه عالم به تو محتاج ترم. بی آب هم اگر بتوانم زندگی کنم، بی تو نمی توانم تو نفس منی. بابا! تو روح و جان منی! بی روح، بی نفس، بی جان، چه کسی تا به حال زنده مانده است؟ بابا! بیا و مرا ببر!

... زینب! زینب! زینب!

این جا همان جایی است که تو به اضطرار و درماندگی می رسی. این جا همان جایی است که تو زانو می زنی و مرگت را آرزو می کنی. تویی که در مقابل یزید و ابن زیاد، آن چنان استوار ایستادی که پشت نخوتشان را به خاک مالیدی، اکنون، این جا و در مقابل این کودک سه ساله احساس عجز می کنی. چه کسی می گوید این رقیه بچه است؟ فهم همه بزرگان را با خود دارد. چه کسی می گوید این دختر، سه ساله است؟ عاطفه همه زنان عالم را می پرورد. چه کسی می گوید این رقیه کودک است؟ زانوان بزرگ ترین عارفان را با ادراکش می لرزاند.

نگاه کن! اگر ساکت شده است، لب هایش را بر لب های پدر گذاشته و چهار ستون بدنش می لرزد. اگر صدایش شنیده نمی شود، تنهاگوش شنوای پدر را شایسته شنیدن یافته است.

نگاه کن زینب! آرام گرفت! انگار رقیه آرام گرفت.

دلت ناگهان فرو می ریزد و صدای حسین در گوش جانت می پیچید که

رقیه را صدا می زند و می گوید: «بیا! بیا! دخترم! که سخت چشم انتظار تو بودم».

شنیـدن همین نـدا، عروج روح رقیه را برای تو محرز می کنـد. نیازی نیست که خودت را به روی رقیه بیندازی او را در آغوش بگیری، بـدن سـردش را لمس کنی و چشم های بازمانـده و بی رمقش را ببینی. درد و داغ رقیه تمام شد. و با سـکوت او انگار خرابه آرامش گرفت. اما اکنون ناگهان صـیحه توست که سـینه آسـمان را می شکافد. انگار مصیبت تازه آغاز شده است. همه کربلا و کوفه و شام یک طرف و این خرابه یک طرف. همه غم ها و دردها و غصه ها یک طرف و غم رقیه یک طرف.

نه زنان و کودکان کاروان و نه سـجاد و نه حتی فرشتگان آسمان نمی توانند تو را در این غم تسلی بخشند. چگونه تسلی دهند فرشـتگانی که خود صاحب عزاینـد و پر وبالشان به قدری از اشک سـنگین شده است که پرواز به سوی آسـمان را نمی توانند. تنها حضور مادرت زهرا می تواند تسلی بخش جان سوخته تو باشد. پس خودت را به آغوش مادرت بسپار و عقده فرو خورده همه این داغ ها و دردها را بگشا... .(۱)

سیدمهدی شجاعی

* هم چنین در این زمینه برنامه سازان گرامی می تواننـد از کتاب «رقیه در خرابه»(۲) (که متن مناسبی برای اجرای نمایش نامه در مورد حضرت رقیه علیها السلام است)، بهره گیرند.

پرسش های مسابقه ای

۱ـ حضرت رقیه علیها السلام در کجا به دنیا آمد؟ مدینه

۲ـ حضرت رقیه علیها السلام دختر کدام امام معصوم است؟ امام حسین لیه السلام

ص:۱۰۶

۱- ۱. آفتاب در حجاب، سید مهدی شجاعی، ص ۲۱۳.

۲- ۲. نک: رقیه در خرابه، حسین صبوری، قم، نشر جمال، ۱۳۷۹ ه . ش.

۳ـ حضرت رقیه علیها السلام هنگام شهادت چند ساله بود؟ سه ساله (بنابر مشهور)

۴ـ حضرت رقیه در کجا از دنیا رفت؟ نام امروزی آن منطقه چیست؟ شام، کشور سوریه ـ شهر دمشق

۵ـ مرقد مطهر ایشان در کدام شهر است؟ دمشق؛ پایتخت سوریه

۶ـ حضرت رقیه علیها السلام با امام سجاد علیه السلام چه نسبتی داشت؟ خواهر و برادر بودند.

۷ـ چند تن از خواهران حضرت رقیه علیها السلام را نام ببرید؟ حضرت سکینه علیها السلام ، فاطمه کبری علیها السلام .

۸ـ حضرت زینب علیه السلام با حضرت رقیه علیها السلام چه نسبتی دارد؟ عمه حضرت رقیه علیها السلام بود.

۹ـ حضرت رقیه علیها السلام در زمان کدام پادشاه ستمگر وفات یافت؟ یزید بن معاویه.

۱۰ـ علت شهادت حضرت رقیه چه بود؟ اندوهِ مصیبت و هجران پدر

پرسش های مردمی

۱ـ در مورد حضرت رقیه علیها السلام چه می دانید؟

۲ـ آیا تاکنون کرامتی از ایشان دیده یا شنیده اید؟

۳ـ آیا تا به امروز به زیارت حضرت رقیه علیها السلام مشرف شده اید؟

۴ـ از زیارت حضرت رقیه علیها السلام چه خاطره ای دارید؟

۵ـ اگر به زیارت حضرت رقیه علیها السلام بروید، از او چه می خواهید؟

۶ـ چرا حضرت رقیه علیها السلام در شام درگذشت؟

۷ـ کدام ویژگی حضرت رقیه علیها السلام برجسته تر است؟

۸ـ انگیزه شما از زیارت حضرت رقیه علیها السلام چه بود؟

۹ــ هنگام مشاهده حرم با صفای حضرت رقیه علیها السلام نخست چه چیزی به ذهن شما خطور کرد؟

۱۰ــ چرا مردم به حضرت رقیه علیها السلام علاقه دارند؟

۱۱ــ اگر حضرت رقیه علیها السلام خواسته شما را برآورده کند، چه تغییری در زندگی خویش می دهید؟

۱۲ــ اگر در مجاورت حرم حضرت رقیه علیها السلام ساکن بودید، چقدر به زیارت او می رفتید؟

۱۳ــ آیا دوست داشتید حرم حضرت رقیه علیها السلام در ایران می بود؟

۱۴ــ برای مردم دمشق که حضرت رقیه علیها السلام در شهر آنان است، چه پیامی دارید؟

۱۵ــ آیا دوست دارید باز هم به زیارت حضرت رقیه علیها السلام بیایید، حتی اگر حاجت شما برآورده نشود؟

پرسش های کارشناسی

۱ــ چرا نام حضرت رقیه علیها السلام در کتاب های تاریخی قدیم نیست؟

۲ــ در مورد تاریخچه زندگانی حضرت رقیه علیها السلام توضیح دهید؟

۳ــ فضای اعتقادی شهر شام هنگام ورود اهل بیت علیهم السلام به این شهر چگونه بود؟

۴ــ تبلیغات بنی امیه در مورد شهیدان کربلا و مخفی نگه داشتن حقیقت قیام آنان تا چه اندازه موفق بود؟

۵ــ سیاست یزید از گرداندن اهل بیت علیهم السلام در شهرهای گوناگون چه بود؟

۶ــ چرا یزید مجبور شد اهل بیت علیهم السلام را از شام به وطن خودشان بازگرداند؟

ص:۱۰۸

۷_ دلیل باب الحوایج بودن حضرت رقیه علیها السلام را چه می دانید؟

۸_ در مورد شب وفات ایشان توضیح فرمایید؟

۹_ از شخصیت و زندگانی کوتاه ایشان چه الگوهایی می توان گرفت؟

۱۰_ فکر می کنید دلیل این همه علاقه و محبت مردم به ساحت مقدس ایشان چیست؟

۱۱_ قصد یزید از آن همه آزاررسانی حتی به کودکان اهل بیت علیهم السلام چه بود؟

۱۲_ بازتاب درگذشت حضرت رقیه علیها السلام در شام چه بود؟

۱۳_ در مورد کینه دیرینه بنی امیه با اهل بیت علیهم السلام توضیح بفرمایید؟

۱۴_ بنی امیه چقدر در انزوا و دور نگه داشتن اهل بیت علیهم السلام موفق بودند؟

۱۵_ اسیری اهل بیت علیهم السلام در فروپاشی حکومت یزید چه سهمی داشت؟

پیام تسلیت گوینده

ای نوگل حسین و ای پرورش یافته دامان کربلا! رنج هجران پدر در کنج ویرانه به پایان رسید و گلستان محبت پدر پذیرای محبت کودکانه ات گردید و شب هجران سیاهت در گوشه خرابه به درخشش وصل روشن شد. این وصال بر تو تبریک و بر شیفتگان خانواده کریمت تسلیت باد.

خورشید در میان طبق به مهمانی کوکب محنت کشیده رفت و اندام ضعیف و کبود آن دختر نازنین را با گرمای خود التیام بخشید. رخ نیلگون خود را در تابش خورشیدی پدر گرفت و غریبانه با او به زمزمه نشست. خورشید، روح سبز کودک را در آغوش کشید و به آسمان برد و اهل خرابه را در حسرت دیدار گذاشت و کودکان احساس را در غم، تنها رها کرد. بر دل های حسرت زده تسلیت می گوییم.

ص:۱۰۹

ای دختر حسین و ای فرشته کوچک عفاف! چگونه با آن عمر کوتاه تر از گلت، آن همه مصیبت را در بلور نازک دل جای داده بودی؟ چگونه خورشید را در دریای خون و فراز نیزه ها و تشت زر دیدی؟

سلام بر تو و غم های بی شمارت! سلام بر آن بدن کبود شده ات از جور زمانه! سلام بر آن پاهای آبله بسته ات که چهل منزل را به شوق دیدار پدر در پی کاروان دوید و تو را به طواف کعبه خورشید رسانید! حَجَّت قبول، سعی ات گرامی باد!

ای شاه بیت صبر و شکیبایی! عطفِ جمله کمالی، در عین خردسالگی! آسمان شام از غم بی منتهایت، تیره بود و زمین تب دار اثر تپش های ناموزون قلب رنجورت. اکنون در آغوش گرم پدر آرام گیر که دیگر کسی خواب کودکانه ات را نمی دزدد و عربده های بی رحمی و زوزه های وحشت، قلب کوچکت را نمی لرزاند. آرام گیر که پدر به سراغت آمده است تا رخ کبودت را نوازش دهد. دیدار مبارک!

پیکر نازنینش، صحنه های خط سیاه ستم را نشان می داد و گیسوان پریشانش از فاجعه ای دردناک خبر داشت. پنجه های کینه، نقشی خشن بر لوح کوچک صورتش کشیده بود و دفترچه خاطرات دلش را از صفحه های سیاه، پر کرده بود. اینک صفحه های آن را پیش رو گشاده ایم و بر تلخی آن اشک می ریزیم و این اندوه بی پایان را بر عاشوراییان تسلیت می گوییم.

زیرنویس تلویزیونی

ای رقیه!ای بزرگ ترین غم! پرواز کبوترِ کوچک جانت را از قفسِ تن کبود شده ات، تسلیت می گوییم.

ص:۱۱۰

ای رقیه!ای اسوه پرورش یافتگی در مکتب عاشورا! عروجت را گرامی می داریم.

ای نوگل پژمرده باغ حسین! پژمردنت در سیاهی و سرمای سخت غربت چه سهمگین بود.

ای ستاره کوچک، ولی بلند اختر آسمان کربلا! سوگ هجرانت فراموش نمی شود.

ص:۱۱۱

کتاب نامه

* قرآن کریم.

۱ـ ابن نما حلّی؛ مثیرالاحزان، قم، چاپ مدرسه امام المهدی(عج)، ۱۴۰۶ ه . ق.

۲ـ ابوالحسنی، علی؛ سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، قم، نویسنده، چاپ الهادی، ۱۳۷۵ ه . ش.

۳ـ ابومخنف؛ مقتل ابی مخنف، قم، انتشارات بنی الزهرا، ۱۳۷۸ ه . ش.

۴ـ اربلی، عیسی؛ کشف الغمه، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.

۵ـ پیشوایی، مهدی؛ شام؛ سرزمین خاطره ها، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۹ ه . ش.

۶ـ ______________________؛ مجموعه جزوات کانون گفتمان دینی (نشست ۱۹)، قم، مرکز تحقیقات و پژوهش های حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ه . ش.

۷ـ حایری، محمدمهدی؛ معالی السبطین، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه . ش.

۸ـ حیدری قاسمی، محمد؛ کتاب شناسی عاشورا، تهران، انتشارات اطلاعات،۱۳۷۸ ه . ش.

۹ـ خراسانی، ملاهاشم؛ منتخب التواریخ، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، بی تا.

۱۰ـ ربانی خلخالی، علی؛ ستاره درخشان شام، قم، انتشارات مکتب الحسین،۱۳۷۷ ه . ش.

۱۱ـ سازگار، غلام رضا؛ نخل میثم، قم، انتشارات حق بین، ۱۳۷۵ ه . ش.

ص:۱۱۲

۱۲_ سبحانی، جعفر؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات مشعر،۱۳۷۴ ه . ش.

۱۳_ سبحانی، جعفر؛ فروغ ابدیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی،۱۳۷۳ ه . ش.

۱۴_ سپهر، محمدتقی؛ ناسخ التواریخ، تهران، کتاب فروشی اسلامیه،۱۳۰۷ ه . ش.

۱۵_ سید بن طاووس؛ لهوف، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۴۸ ه . ش.

۱۶_ شجاعی، سید مهدی؛ آفتاب در حجاب، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۷ ه . ش.

۱۷_ شیخ مفید؛ الارشاد، مجموعه ۲ جلدی، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه . ق.

۱۸_ غفورزاده، محمدجواد؛ رستاخیز لاله ها، مشهد، انتشارات رستگار،۱۳۷۹ ه . ش.

۱۹_ قزوینی، واعظ؛ ریاض القدس المسمی بحدائق الانس، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بی تا.

۲۰_ قمی، شیخ عباس؛ سفینه البحار، دوره ۸ جلدی، قم انتشارات اسوه،۱۴۱۴ ه . ق.

۲۱_ قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ ه . ق.

۲۲_ مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ه . ق.

۲۳_ مجله نیستان، شماره ۸، اردیبهشت ۱۳۷۵ ه . ش.

۲۴_ محدثی، جواد؛ فرهنگ عاشورا، قم، نشر معروف، ۱۳۷۶ ه . ش.

۲۵_ محمدی اشتهاردی، محمد؛ سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام ، تهران،انتشارات مطهر، ۱۳۸۰ ش.

۲۶_ ________، ________؛ سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله ، قم، انتشارات ناصر، ۱۳۷۴ ه . ش.

۲۷_ مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹ ه . ش.

ص:۱۱۳

۲۸_ ملبوبی، محمدباقر؛ الوقایع و الحوادث، قم، کتاب فروشی خرد،۱۳۴۱ ه . ش.

۲۹_ موسوی زنجان رودی، سید مجتبی؛ حضرت رقیه علیها السلام ؛ چاووش کربلا، قم،موسسه انتشاراتی شاکر، ۱۳۷۶ ه . ش.

۳۰_ مهاجرانی، سید عطاءاللّه؛ پیام آور عاشورا، تهران، انتشارات اطلاعات،۱۳۷۱ ه . ش.

۳۱_ میرخلف زاده، علی؛ کرامات الحسینیه، قم، نویسنده، ۱۳۷۷ ه . ش.

۳۲_ میرخلف زاده، قاسم؛ حضرت رقیه علیها السلام ، قم، انتشارات روحانی،۱۳۸۰ ه . ش.

۳۳_ نظری منفرد، علی؛ قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۹ ه . ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹